



## سوسیالیسم، در نگاه شریعتی

سوسیالیسم، بستری برای شدن

نویسنده : نگاه نو

کانون آرمان شریعتی

## فهرست مطالب

- ۰۴ \* مقدمه
- ۰۶ \* ضرورتِ سوسیالیسم
- ۰۷ \* خداپرستِ سوسیالیستِ آزادی‌خواه
- ۰۸ \* هدفِ انسان در هستی
- ۰۹ \* نیاز به بسترِ مناسب
- ۱۰ \* نقشِ یک تثلیثِ اهریمنی
- ۱۱ \* آغازگرانِ پروسه‌ی رهایی
- ۱۲ \* رسالتِ مذهب در تاریخ
- ۱۴ \* چرایی رسالتِ سه بخشی
- ۱۵ \* قسط، آن بسترِ رهایی‌بخش
- ۱۶ \* راه‌های برپاییِ قسط
- ۱۷ \* آرمانِ شریعتی، قسطِ امروزی
- ۱۸ \* سوسیالیسم و تثلیثِ جادویی
- ۱۹ \* جایگاهِ سوسیالیسم در استراتژیِ شریعتی
- ۲۱ \* پرستشِ سوسیالیسم!
- ۲۳ \* موهبتِ سوسیالیسم
- ۲۶ \* سوسیالیسم، فلسفه‌ی زندگی
- ۲۹ \* انسانِ سوسیالیست
- ۳۲ \* سوسیالیسم در سه عرصه
- ۳۶ \* ضرورتِ تحول در سه عرصه
- ۴۰ \* فروکاهیدنِ سوسیالیسم

- ۴۳ \* مراحلِ سوسیالیسم
- ۴۴ \* شریعتی و دو مرحله‌ی سوسیالیستی
- ۴۵ \* سوسیالیسم، یک سیستمِ فرامرامی
- ۵۰ \* سوسیالیسم، یک دعوتِ رهایی‌بخش
- ۵۶ \* سوسیالیسم، بدونِ مذهب!
- ۶۷ \* مذهب، بدونِ سوسیالیسم!
- ۷۵ \* سوسیالیسمِ بورژوایی
- ۸۹ \* سوسیالیسمِ سلبی / ایجابی
- ۹۲ \* سوسیال دموکراسیِ اروپایی!
- ۹۴ \* شریعتی و مالکیت
- ۱۰۶ \* شریعتی و مالکیتِ دولتی
- ۱۱۰ \* شریعتی و امحاءِ دولت
- ۱۱۳ \* شریعتی و ارزشِ اضافی
- ۱۱۵ \* شریعتی و کار
- ۱۱۶ \* شریعتی و اصالتِ کار
- ۱۱۸ \* نقدِ عناصرِ تالیفیِ مارکسیسم
- ۱۱۹ \* رابطه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم
- ۱۴۳ \* سوسیالیسم و از خودبیگانگی
- ۱۴۷ \* سوسیالیست، در همه حال
- ۱۴۹ \* سوسیالیسم، در نگاهِ تخصصی
- ۱۵۳ \* شریعتی و فقدانِ نقشه‌ی راه!
- ۱۵۶ \* و در پایان

● دوستانِ گرامی!

● امروزه، بحثِ چالش‌برانگیزِ سوسیالیسم، پس از فراگیر شدنِ فرهنگِ نئولیبرالیسم در جهان، حتی در بین نیروهای چپِ جهان نیز، کمرنگ شده، و از رونق افتاده است. چنان‌که گویی، بدونِ تحققِ یک نظامِ سوسیالیستی، رهاییِ انسان، از چنگالِ نظامِ سرمایه‌داری، امکان‌پذیر است!

● ما پیروانِ آرمانِ شریعتی، به عنوانِ یکی از نیروهای چپِ نوی مذهبی در جهان، موظفیم که، ضمنِ درکِ این مساله که، امروزه دیگر، سوسیالیسم، یکی از مولفه‌های "گفتمانِ غالب" در جامعه‌ی ما نیست، از طرحِ مدامِ آن، به مثابه‌ی بخشی از یک بسترِ ضروری و حیاتی، در جهتِ رهاییِ انسانِ اسیرِ در چنگالِ "تثلیثِ شوم" زر و زور و تزویر، نهراسیم!

● یکی از رسالت‌های ما، در بخشِ فکریِ حرکت‌مان، طرحِ این ایده برای مردم است که، انسان، برای رهایی از این نظامِ انسان‌کشِ سرمایه‌داری حاکم بر جهان، نیازمندِ ایجاد شدنِ "بستر"ی است که، "سوسیالیسم"، یکی از سه عنصرِ اصلی آن است.

● آری! طرح این ایده، که برای ایجاد آن بسترِ رهایی‌بخش، در راستای خداگونه شدنِ انسان، ما نیازمندِ تحققِ آن "تثلیثِ اهورایی"ی "دموکراسی \_ سوسیالیسم \_ اومانیسم"، هستیم. تحققِ "دموکراسی"، برای رسیدنِ به آزادی، تحققِ "سوسیالیسم"، برای رسیدنِ به برابری، و تحققِ "اومانیسم"، برای رسیدنِ به اخلاق.

● تمامی تلاشِ من در این کتاب، بر آن بوده است که، با جمع‌آوریِ کلیه‌ی نوشته‌های متفرقِ شریعتی درباره‌ی مفهومِ سوسیالیسم، از کلِ مجموعه آثارِ وی، به "دسته‌بندی"ی موضوعیِ آن پرداخته، و شرحِ کوتاهی را نیز، درباره‌ی هر بخش، جهتِ آشناییِ مقدماتیِ دوستدارانِ جوانِ شریعتی، بر آن جملات، بیافزایم. شرحی که، تا حدِ ممکن، متکی بر خودِ متن است.

● در پایان، امیدوارم که، توانسته باشم، رسالتِ خویش را، جهتِ طرحِ این ایده، که خود گامی است برای آشناییِ بیش‌ترِ دوستدارانِ جوانِ شریعتی، با آرمانِ رهایی‌بخشِ "عرفان \_ برابری \_ آزادی"ی وی، تا آنجا که در حدِ این بنده‌ی ناتوانِ علی است، به انجام رسانده باشم.

👤 با سپاس، نگاه نو

## ✦ ضرورتِ سوسیالیسم

● در نگاهِ شریعتی، سوسیالیسم، در تاریخِ بشری، همواره، یک "ایده‌آلِ انسانی" بوده است، و در جهانِ کنونی نیز، که عرصه‌ی تاخت و تاز و تاراجِ نظامِ سرمایه‌داری است، و دوره‌ی از خود بیگانگیِ انسان، مسخِ فطرتِ انسانی، قربانی شدنِ همه‌ی ارزش‌های انسانی \_ خدایی، و گرفتار شدنِ روحِ انسانی در منجلبِ مصرف و مصرف و مصرف، یک "ضرورتِ حیاتی"، و بخشِ جدایی‌ناپذیری از هر پروژه‌ی رهایی‌بخشِ انسانی.

● براساسِ همین نیاز، و ضرورتِ فوری و حیاتیِ تحققِ سوسیالیسم، در جهانِ امروز است که، مارکس، به مثابه‌ی نمادِ یک متفکر و روشنفکرِ سوسیالیست، در تمامیِ محافلِ آکادمیک و سوسیالیست و حتی مذهبیِ جهان، مطرح، و هم‌چنان زنده است. و حضورِ مارکس، در امریکای لاتین، می‌رود که، روحِ کلیسا را، در امریکای لاتین، تسخیر کند. و امروز، شیخِ مارکس در اروپا، دوباره، در حالِ سر زدن است. روشنفکری که، فلسفه‌ی برابری‌طلبیِ جهان، برای همیشه، مدیونِ این اسطوره‌ی برابری‌خواهیِ دنیایِ مدرن است.

## ✦ خداپرستِ سوسیالیستِ آزادی‌خواه

● دکتر شریعتی، یک "خداپرستِ سوسیالیستِ آزادی‌خواه" بود. انسانی، با وجودی چند بُعدی! و مولفِ یک "مکتبِ رهایی‌بخشِ توحیدی". مکتبی که، خود، یک "خوانشِ قرنِ بیستمی، و چکیده‌ی تمامیِ مذاهب و گرایش‌های عرفانیِ انسان‌سازِ موجودِ در تاریخِ بشری است.

● او یک انسانِ مذهبی است. یک مذهبِ قرنِ بیستمی فرامدرن! آری! یک انسانِ مذهبیِ فرامدرن، به معنای انسانیِ برخوردارِ از یک نگاهِ معنویِ به هستی. انسانی در یک رابطه‌ی معنادارِ با وجود، با یک امرِ قدسی، با یک خدای جاودانِ مهربانِ آسیب‌ناپذیر.

● انسانی پرستنده‌ی ارزش‌های فراتاریخی، و در جستجوی "رهایی"، و در آرزوی رسیدنِ به "آزادی"ی وجودی، و حرکتِ مستمر و بی‌پایان و تعالی‌بخش، در مسیرِ تحققِ ارزش‌های انسانی \_ خدایی در خویش، جامعه، و جامعه‌ی بشری، و خویشاوندِ خدای شدن، و در اوجِ آن، خداگونه شدن!

## ✦ هدفِ انسان در هستی

● در مذاهبِ رهایی‌بخشِ ابراهیمی، هدفِ خداوند، از طرحِ خلقتِ انسان، خداگونگیِ او است، در راستای "خویشاوند"ِ خدای شدن! که در نتیجه، هدفِ زندگیِ هر انسانِ خودآگاهی نیز، همین "خداگونه شدن" است. و این هدف، با اراده‌ی خودِ انسان، که عصیانگری است "خودآگاه، انتخابگر، و آفریننده"، و در نتیجه، "آرمان‌خواه"، در یک سیرِ طولانیِ تاریخی، تحقق خواهد یافت. و در این پروسه، مذهب، یکی از نیروهای اصلیِ یادآور، امیدبخش، رهایی‌بخش، و یاری‌رسانِ انسان، در راستای دستیابیِ او، به این هدفِ والای خداگونگی، بوده، هست، و خواهد بود.



## ✦ نیاز به بستر مناسب

● آری! هدفِ زندگیِ انسان، خداگونه شدن است. و بستر و زمینه‌ی این "شدن"، عبارت است از "انسان"، "جامعه"، و "تاریخ". به عبارتِ دیگر، برای رسیدنِ به این هدف، ما باید، شرایطِ مناسبِ این تحول را، در انسان، در جامعه، و در تاریخ (در جامعه‌ی بشری)، فراهم سازیم.

## ▲ فقدانِ بستر مناسب

● در این رابطه، با نگاهی به تاریخِ دردناکِ بشری، به این حقیقت پی می‌بریم که، در طولِ تاریخِ بشر، شرایطِ لازم برای تحققِ طرحِ خداگونه شدنِ انسان، در هیچ یک از سه بسترِ "انسان"، "جامعه"، و "تاریخ"، و در هیچ یک از سه حوزه‌ی "سیاسی"، "اقتصادی"، و "فرهنگی"، جز در برهه‌های خاصی از تاریخ، هرگز فراهم نبوده است، و در نتیجه، تحققِ این طرحِ خدایی، تا به امروز، جز در مواردی نادر، آن هم در سطحِ فردی، و در برخی از عارفان، و گروهی از یارانِ پیامبران، موفقیتِ چندانی نداشته است!

## ✦ نقش یک تثلیث اهریمنی

● بشر، در بررسی تاریخ، در راستای تبیین علل و عوامل فقدان این بستر لازم، به کشف اصلی‌ترین عامل تخریب‌گر این بسترهای رشد انسانی، نائل شده است: وجود "یک نظام طبقاتی"، که در هم کوبندهی هر تلاشی، برای رهایی انسان، بوده است.

● آنگاه، در تجزیه و تحلیل این "نظام طبقاتی"، با یک طبقه‌ی حاکم سرکوبگر، با سه چهره‌ی درهم تنیده‌ی هم‌دست و هم‌داستان، در درون این نظام انسان‌کش، روبرو شده است:

● اول، چهره‌ی سیاسی (زور)، که نقش "تهدید" را، دوم، چهره‌ی اقتصادی (زر)، که نقش "تطمیع" را، و سوم، چهره‌ی فرهنگی (تزویر)، که نقش "تخدير" بشر را، در طول تاریخ، بر عهده داشته است.

● آنچه که این تثلیث شوم "زر و زور و تزویر"، همواره، و در طول تاریخ، در راستای منافع طبقه‌ی حاکم، انجام می‌داده است، عبارت بوده است از: اول، تلاش مدام در جهت به فراموشی سپردن نیاز فطری بشر به خداگونه شدن. و دوم، تخریب همه‌جانبه‌ی بسترهای سه‌گانه‌ی "سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی" لازم، برای تحقق این خداگونگی!

## ✦ آغازگرانِ پروسه‌ی رهایی

● در روایتِ تاریخ، آغازگرانِ پروسه‌ی رهاییِ بشر، در دوردست‌های تاریخ، پیامبران بوده‌اند، که خود را، فرستادگانی از سوی خدا، برای رساندنِ پیامی (استراتژیِ خودآگاهی‌بخشی)، و ایجادِ یک گروهِ پیشگام، از میانِ نیروهای بالنده‌ی جامعه، در راستای "سازمان‌یابی \_ سازماندهی"ی توده‌های مردم (استراتژیِ سازمان‌بخشی)، و در هم شکستنِ مناسباتِ اسارت‌بارِ موجود (استراتژیِ آزادی‌بخشی)، در شکلِ یک نهضتِ انقلابی، به نامِ مذهب، به بشرِ هر عصری، معرفی می‌کرده‌اند.

## ✦ رسالتِ مذهب در تاریخ

● در نگاهی به تاریخِ مذاهب، درمی‌یابیم که، رسالتِ تمامیِ مذاهبِ انقلابی در تاریخ، از سه بخشِ اساسی برخوردار بوده است:

### ◆ بخشِ اول، خودآگاهی‌بخشی

● بخشِ اولِ رسالتِ مذهب، "خودآگاه‌بخشی" است، با یادآوری و دعوتِ به خداپرستی (خداگونگی). از نظرِ شریعتی، مذهب، راهی است، از لجن، تا، روحِ خدا! و به بیانِ روشن‌تر، دعوتی از انسان، در جهتِ فراروی از یک "خویشتن‌گریزی"، و پای نهادنِ در جاده‌ی رشد و تعالی و خداگونه شدن، و رسیدنِ به آن "خویشتن‌خدایی‌خویش".

● هدفِ تمامیِ مذاهبِ ابراهیمی، در گامِ اولِ حرکتِ رهایی‌بخشِ خویش، دعوتِ انسان به پرستشِ خداوند است، که معنای این دعوت، در حقیقت، پرستشِ ارزش‌های فراتاریخیِ انسانی \_ خدایی، یعنی همان صفاتِ مشترکِ بینِ انسان و خدا، و تحققِ آن صفات در انسان، و به عبارتی، "خداگونه" شدنِ انسان است.

● این دعوت، در حقیقت، دعوتِ انسان برای تحققِ همان هدفی است که، خداوند، در آغازِ خلقت، از طرحِ خلقتِ انسان، در نظر داشته است.

#### ◆ بخشِ دوم، سازمان‌بخشی

● بخشِ دومِ رسالتِ مذهب، "سازمان‌بخشی" است. با ایجادِ یک گروهِ پیشگام، از میانِ نیروهای بالنده‌ی جامعه، و طرحِ شعارِ "وحدت"، در راستای "سازمان‌یابی \_ سازماندهی"ی توده‌های مردم، جهتِ غلبه‌ی بر بیماریِ مزمنِ "تفرقه‌ی اجتماعی"، که یکی از مهم‌ترین عواملِ بقای سیستم‌های استبدادی \_ استثماری، در طولِ تاریخِ ذلت‌بارِ بشری، بوده است!

#### ◆ بخشِ سوم، آزادی‌بخشی

● بخشِ سومِ رسالتِ مذهب، "آزادی‌بخشی" است، با درهمِ شکستنِ غُل و زنجیرهای اسارت‌بارِ بر روح و دست و پای بشر، و ایجادِ آن "بستر" لازم و حیاتیِ مناسب، برای خداگونه شدنِ انسان، از طریقِ برپاییِ انقلابی، توسطِ خودِ مردم.

## ✦ چرایی رسالت سه بخشی

● اگر، با نگاهی دقیق، به این سه بخش از رسالت مذهب، یعنی رسالت "خودآگاهی بخشی \_ سازمان بخشی \_ آزادی بخشی"، بنگریم، به نقش سازندهی مذهب، در راستای بازسازی آنچه که، آن تثلیث شوم زر و زور و تزویر، تخریب کرده است، پی می‌بریم. در حقیقت، هدف مذهب، از انجام این رسالت سه بخشی، اصلاح تخریب‌هایی است که، توسط آن تثلیث شوم حاکم بر جامعه، صورت گرفته است.

● آری! آن تثلیث شوم، در طول تاریخ، سه کار اساسی کرده است: اول، انحراف اذهان مردم، از هدف اصلی زندگی، یعنی تلاش در مسیر رشد و تعالی و خداگونه شدن (استحمار). دوم، تزریق بدبینی نسبت به هم در میان مردم، جهت ایجاد تفرقه‌ی اجتماعی، در راستای شکل نگرفتن مقاومت مردمی (تفرقه). و سوم، تخریب بسترهای سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی لازم، برای تحقق این خداگونه‌گی. و در نتیجه، بی‌هدفی و سرگردانی بشر، در یک زندگی غریزی، یک زندگی نباتی (روزمره‌گی)!

## ✦ قسط، آن بسترِ رهایی‌بخش

● در اندیشه‌ی شریعتی، قسط، همان بسترِ رهایی‌بخشِ فراهم‌سازنده‌ی خداگونه‌شدنِ انسان است. قسط، در لغت، به معنای "سهمِ هر کس از چیزی" است. و در معنای توسعه‌یافته‌ی آن، قسط عبارت است از: سهمِ انسانیِ هر کس، از سرمایه‌های اجتماعی، که عبارت است از: سهمِ راستینِ انسان از "قدرت"، از "ثروت"، و از "معرفت"، که اگر نیک بنگریم، این سرمایه‌های اجتماعی، در طولِ تاریخ، توسطِ تثلیثِ شومِ "زر و زور و تزویر"، در انحصارِ طبقه‌ی حاکم، قرار گرفته است، و توده‌ی مردم، از آن، محروم شده است.

● با ایجادِ یک نظامِ مبتنی بر "قسط"، که البته، وجهِ اقتصادیِ آن، در اولویتِ اول قرار دارد، بسترِ رهاییِ انسان، و خداگونه‌شدنِ وی، فراهم شده است. و برپاییِ چنین نظامی، به معنای از میان برداشتنِ هرگونه "انحصار" و "نماینده‌گی"ی در قدرت، در ثروت، و در معرفت است، و نویدبخشِ دستیابیِ انسان، به پلورالیسمِ سیاسی، پلورالیسمِ اقتصادی، و پلورالیسمِ معرفتی است.

## ✦ راه‌های برپایی قسط

● ما، در راستای برپایی قسط، یعنی همان بستر مناسب رهایی‌بخش برای خداگونگی انسان، و در حقیقت، اعطای سهم راستین هر فردی، از سه حوزه اصلی "سیاسی" (قدرت)، "اقتصادی" (ثروت)، و "فرهنگ" (معرفت)، نیازمند برپایی سه نظام انسانی هستیم.

● در بخش سیاسی (قدرت)، نیازمند برپایی یک "نظام دموکراسی شورایی"، در بخش اقتصادی (ثروت)، نیازمند برپایی یک "نظام سوسیالیستی"، و در بخش فرهنگی (معرفت)، نیازمند برپایی یک "نظام عرفانی \_ اومانیستی \_ حقوق بشری" هستیم.

● پس ما، برای برپایی قسط، از نظر استراتژی مبارزاتی، نیازمند مبارزه ضد استبدادی برای تحقق دموکراسی شورایی (آزادی)، مبارزه ضد استثمار برای تحقق سوسیالیسم (برابری)، و مبارزه ضد استثمار برای تحقق اومانیسم (عرفان) هستیم.



## ✦ آرمانِ شریعتی، قسطِ امروزی

● آرمانِ شریعتی، یعنی آرمانِ "آزادی \_ برابری \_ عرفان"، در حقیقت، بیانگرِ چگونگیِ تحققِ قسط، در جهانِ امروزی، و در چارچوبِ یک استراتژیِ سه مرحله‌ای است، که با نفیِ "انحصارِ قدرت"، از قدرت‌مندان و نهادهای استبدادی، نفیِ "انحصارِ ثروت"، از سرمایه‌داران و نهادهای استثماری، و نفیِ "انحصارِ معرفت"، از روحانیان و نهادهای استحماری، به صورتی توانمند، و همه‌جانبه، است، که هر سه بُعدِ سیاست، اقتصاد، و فرهنگ را، هدف گرفته است.

● در این مقاله، ما به سوسیالیسم، از نگاهِ شریعتی، خواهیم پرداخت، که هر چند در مفهومِ گسترده‌ی آن، خود، یک "فلسفه‌ی زندگی" است، اما، در مفهومِ تخصصیِ آن، راهی برای برپاییِ یکی از ابعادِ سه‌گانه‌ی قسط، یعنی برپاییِ قسط در "عرصه‌ی اقتصادی" است.

## ✦ سوسیالیسم و تثلیثِ جادویی

● در اندیشه‌ی شریعتی، سوسیالیسم (برابری)، تنها یکی از آرمان‌های سه‌گانه‌ی رهایی‌بخشِ اوست. همان "تثلیثِ جادویی"ی "عرفان، برابری، آزادی"، که تالیفِ آرمان‌های تحقق‌نیافته‌ی انسان، در طولِ تاریخِ بشری، بوده است. و تحققِ سوسیالیسم، تنها با تحققِ توامانِ با دو آرمانِ دیگر، یعنی با تحققِ دموکراسی (آزادی)، و اومانیسیم (عرفان) امکان‌پذیر است. سه آرمانی که، در یک مبارزه‌ی اصولی سه مرحله‌ای، یعنی "مبارزه‌ی ضدِ استبدادی"، "مبارزه‌ی ضدِ استثمار"، و "مبارزه برای طرح و تحقیقِ اومانیسیم"، تحقق‌یافتی است.

## ✦ جایگاهِ سوسیالیسم در استراتژیِ شریعتی

● آرمانِ رهایی‌بخشِ شریعتی، تثلیثِ اهورایی "آزادی \_ برابری \_ عرفان" است، که در شکلِ یک استراتژیِ سه مرحله‌ی ارائه شده است، و سوسیالیسم، در مرحله‌ی دومِ این استراتژیِ سه مرحله‌ای، جای گرفته است.

● در استراتژیِ شریعتی، یک مبارزه‌ی اصولی و رهایی‌بخش، دارای سه مرحله‌ی اساسی است:

- ◆ ۱. مرحله‌ی مبارزه‌ی ضدِ استبدادی (مبارزه‌ی ملی).
  - ◆ ۲. مرحله‌ی مبارزه‌ی ضدِ استثمار (مبارزه‌ی طبقاتی).
  - ◆ ۳. مرحله‌ی مبارزه‌ی ضدِ استثمار (مبارزه‌ی اومانیستی).
- 
- ◆ مرحله‌ی اول، برای تحققِ "آزادی" (دموکراسی).
  - ◆ مرحله‌ی دوم، برای تحققِ "برابری" (سوسیالیسم).
  - ◆ مرحله‌ی سوم، برای تحققِ "عرفان" (اومانیسم).

● آشکار است که، این استراتژی مبارزاتی شریعتی، تحقق‌بخش آرمان "آزادی \_ برابری \_ عرفان" است، همان "قسط" به تعبیر قرآن، که بستر "خداگونگی"ی انسان است.

## ✦ پرستشِ سوسیالیسم!

● سوسیالیسم، در اندیشه‌ی شریعتی، از جایگاهِ بس بلندی برخوردار است. او در رابطه با آرمانِ سوسیالیسم، با بیانی صریح، و شگفت‌انگیز، اعلام کرده است که، "من سوسیالیسم را می‌پرستم"، و انتخابِ واژه‌ی "پرستش"، از سوی شریعتی، برای تعیینِ نوع رابطه‌ی خویش، با سوسیالیسم، به مثابه‌ی یکی از سه جریانِ تاریخیِ سرزده از فطرتِ کمال‌جوی انسان، با توجه به ارزشِ واژه‌ی پرستش، که در منظومه‌ی فکریِ شریعتی، یکی از اساسی‌ترین کلیدواژه‌های وجودی، در راستای خداگونه شدن است، بیانگرِ اهمیت و عشقِ بسیار عمیقِ وی، به سوسیالیسم، و برابریِ طبقاتی، است، که از جهان‌بینیِ توحیدیِ او، سرچشمه گرفته است.

● طرحِ صریحِ "پرستش" وجودی، و نه صرفاً باورِ فکری \_ مرامی به این "موهبت"، بیانگرِ ایمانِ شریعتی به یک خانواده‌ی بزرگِ بشری، و باور به نقشِ اساسیِ آرمانِ سوسیالیسم، در برپایی و تحقق‌بخشیدنِ به این خانواده‌ی بزرگِ بشری، در پروسه‌ی آن مبارزه‌ی تاریخیِ رهایی‌بخشِ مقدس است.

👤 فاکت از شریعتی :

★ سوسیالیسم را می‌پرستم

● "... سوسیالیسم را می‌پرستم، اما، افسوس می‌خورم که، چرا آن را این چنین سطحی و منجمد، و محصور در ابتذال، کرده‌اند؟ سوسیالیسم، ولو در همین حد اقتصادی و مصرفی‌اش، گرچه، اقتصاد را مبنا قرار می‌دهد. اما، یک سوسیالیست، یک (موجود) ضد اقتصادی است، یک انسان فداکار مذهبی است..."

✓ مجموعه آثار ۳۵ / آثار گونه‌گون / ص ۵۵۲ =

## ✦ موهبتِ سوسیالیسم

● در نگاهِ شریعتی، سوسیالیسم، عالی‌ترین، انسانی‌ترین، و بزرگ‌ترین "کشف" انسانِ جدید و انسانِ امروز است. و مکتبِ سوسیالیسم، تنها مکتبی است که، باید برایش فداکاری کرد، و تنها معبدِ جدیدی که، شایسته‌ی آن است که، انسان، در پیشگاه‌اش، قربانی شود، و خون نثارش کند.

● او سوسیالیسم را، چون دموکراسی، یک "موهبت"ِ خدایی می‌داند، که ثمره‌ی پاک‌ترین خون‌ها، و دست‌آوردِ عزیزترین شهیدان و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که، اندیشه‌ی روشنفکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان، به بشریتِ این عصر، ارزانی کرده است.

👤 فاکت از شریعتی :

★ بزرگترین کشف

● "... من، سوسیالیسم را، بزرگترین کشفِ انسانِ جدید می‌شمارم..."

✓ مجموعه ۴ / بازگشت / ص ۱۶۱ \*

👤 فاکت از شریعتی :

● عالی‌ترین کشفِ انسانِ امروز!

● "... سوسیالیسم! من، این مکتب را، عالی‌ترین و انسانی‌ترین کشفِ انسانِ امروز، می‌دانم، و تنها مکتبی که، باید برایش فداکاری کرد، و تنها معبدِ جدیدی که، شایسته‌ی آن است که، انسان، در پیشگاه‌اش، قربانی شود، و خون نثارش گردد..."

✓ مجموعه آثار ۳۵ / آثار گونه‌گون / ص ۷۰ \*



👤 فاکت از شریعتی :

★ موهبتِ سوسیالیسم

● "... سوسیالیسم و دموکراسی، دو موهبتی است که، ثمره‌ی پاک‌ترین خون‌ها، و دست‌آوردِ عزیزترین شهیدان، و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که، اندیشه‌ی روشنفکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان، به بشریتِ این عصر، ارزانی کرده است..."

✓ مجموعه آثار ۲۲ / مذهب علیه مذهب / ص ۲۳۱ \*

## ✦ سوسیالیسم، فلسفه‌ی زندگی

● در نگاه شریعتی، و ما پیروان وی، سوسیالیسم، تنها یک سیستم "تولید و توزیع و مصرف" برابانه، در عرصه‌ی اقتصادی، و تنها "اجتماعی" کردن حوزه‌ی "اقتصاد"، در راستای دستیابی به "رفاه اقتصادی"، که البته خود "مایه‌ی زندگی" است، نیست، بلکه، هدفمان، علاوه بر اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف در سطح اقتصادی، اجتماعی کردن کل حیات اجتماعی در عرصه‌ی عمومی است، هم‌چون: رهبری عمومی، برخورداری عمومی، بهداشت عمومی، آموزش عمومی، امنیت عمومی، و...

● و به عبارت دقیق‌تر، سوسیالیسم برای ما، یک "فلسفه‌ی زندگی" است! که به معنای یک گرایش وجودی برابری‌طلبانه، و حضور یک نگاه ضد تبعیض و توحیدی، در "بینش، منش، و احساس" یک انسان سوسیالیست، و به تعبیر شاعرانه‌تر، در روح انسان، است. برخورداری از نگاه و گرایش و احساسی جمع‌گرایانه، اجتماعی، و انسانی، به تمامی عرصه‌ها و حوزه‌های زندگی انسان.

● سوسیالیسم برای ما، یک نوع نگرش وجودی به یک زندگی جمعی، با تکیه بر "ایثار"، و در راستای رهایی‌بخشی، تعالی‌بخشی، و خداگونه شدن فرد، جامعه، و جامعه‌ی بشری است. بستری برای رهایی از یک "زندگی نباتی"، و دستیابی به یک "زندگی انسانی".

● در نگاه ما، سوسیالیسم، عبارت است از، جامعه‌ی بشری را، یک خانواده‌ی بزرگ بشری دیدن، و انسان‌ها را، خواهر و برادر هم دانستن، و طبیعت را، سفره‌ی گسترده‌ای برای همه‌ی بشریت در نظر گرفتن، و خدای را، والد، یعنی پدر و مادر تمامی بشریت دانستن، و دسترنج زاده‌ی کار و تلاش پاک خویش را، هر چه که هست، بی توجه به کمی و زیادی آن، بر سر این سفره‌ی گسترده‌ی انسانی آوردن، و سفره‌ی خویش را، از سفره‌ی بشریت جدا نکردن، و شاد از یگانه زیستن، و چون خورشید بی‌دریغ بخشیدن، و در تمامی عرصه‌های اجتماعی، "بینش و منش و احساس"ی جمعی و توحیدی داشتن، است.

★ سوسیالیسم، یک فلسفه زندگی

● "... سوسیالیسم، برای ما، تنها یک سیستم "توزیع" نیست، یک "فلسفه‌ی زندگی" است، و اختلاف آن، با سرمایه‌داری، در "شکل" نیست، اختلاف در "محتوی" است. سخن از دو نوع انسان است، که در فطرت و جهت، با هم در تضادند.

● سرمایه‌داری صنعتی، که اقتصاد را، به سرعت و قاطعیت، حاکم می‌کند، انسان را، ساخته‌ی نظام تولیدی، و ایمان و فرهنگ و ارزش‌های انسانی را، روبنای اقتصاد می‌کند. هم‌چون سیلی کثیف، عالم‌گیر می‌شود، و تا دوردست‌ترین و پاک‌ترین سرزمین‌ها، پیش می‌رود، و تا اعماق جان، و مغز استخوان آگاه‌ترین و اصیل‌ترین انسان‌ها، نفوذ می‌کند، و همه‌ی مقدسات را، که ثمره‌ی کار تاریخ ملت‌ها و مدنیت‌ها و فرهنگ‌ها و مذهب‌های نوع انسان است، می‌آلاید، و به راستی دارد "زیربنا" می‌شود. و طبیعی است که، انتقاد روشن‌فکران غیر مذهبی، و نیاز روشن‌فکران مذهبی، در برابر این هجوم سیاه و ویران‌کننده و ریشه‌کن‌کننده، تغییر کند..."

## ✦ انسانِ سوسیالیست

● در نگاهِ شریعتی، ثمره‌ی پذیرشِ سوسیالیسم، در جهان‌بینیِ توحیدی، تنها تغییرِ در سیستمِ اقتصادی نیست، بلکه، تغییرِ در "بودنِ" من نیز هست. و در حقیقت، در پروسه‌ی برپاییِ یک نظامِ اقتصادی \_ اجتماعیِ سوسیالیستی، ما، نیروهای "باورمندِ به برابری"، در سپهرِ خلقِ یک "انسانِ سوسیالیست" قرار می‌گیریم. انسانی که، طورِ دیگری فکر می‌کند، زندگی‌اش طورِ دیگری است، جهان‌بینی‌اش طورِ دیگری است، و اصلاً، بالذات، یک انسانِ ضدِ منشِ بورژوازی است.

📌 فاکت از شریعتی :

★ خلقِ یک انسانِ سوسیالیست

● "... در اینجا (در جهان‌بینی توحیدی)، سوسیالیسم، تنها تغییری در سیستم اقتصادی نیست، بلکه، تغییری در "بودن" من نیز هست. فرق مهم این است که، سوسیالیسم، فقط تغییری در سیستم تولید و توزیع نیست، این، یکی از ابعادش است، اصلاً، "انسان سوسیالیست" وجود دارد، یعنی، "من" سوسیالیست، طور دیگری فکر می‌کند، زندگی‌اش طور دیگری است، و جهان‌بینی‌اش طور دیگری است، و اصلاً، بالذات ضد بورژوازی است.

● در جهان‌بینی است که باید این مساله مطرح شود، و الا، اگر با فرهنگ بورژوازی، بینش بورژوازی، و فلسفه بورژوازی، سیستم زندگی آدم‌هایی را، که در بورژوازی زندگی کرده‌اند، عوض کنید، بدتر می‌شود، و باز بورژوازی، با همان گنداب، به شکل دیگری، دامنگیر خود سوسیالیسم می‌شود...

✓ مجموعه آثار ۲۳ / جهان‌بینی و ایدئولوژی / ص ۳۴۸

👤 فاکت از شریعتی :

★ نگاه سوسیالیستی

● "... برای سوسیالیست شدن، علم به این نظریه که، مالکیت بر تولید، باید از فرد به جامعه تفویض گردد، یک رویه‌ی کار است. یک سوسیالیست، حتی نگاهش هم نیز، سوسیالیست است. جامعه را، مردم را، طبقات و گروه‌ها و مقام‌ها را، و همه‌ی "ارزش‌ها" را، و چه می‌گوییم؟، حتی رنگ‌ها و زیبایی‌ها را، به گونه‌ی خاصی می‌نگرد، بلکه "می‌بیند"!

● جهان‌بینی دیگری دارد، رفتار اجتماعی‌اش مشخص است. همه‌ی مسائل انسانی و اجتماعی و تاریخی، و حتی فلسفی و علمی و ادبی و هنری را، با "دید ویژه‌ای"، حل‌جی می‌کند. نه تنها عقل‌اش، که قلب‌اش هم، یک سوسیالیست است. او هرگز هم‌چون یک بورژوا عشق نمی‌ورزد، ممکن است مادی باشد، اما، مادیت او، با مادیت یک پول‌پرست یا زندگی‌پرست، متناقض است، یک سوسیالیست مادی، "اخلاقاً"، یک مذهبی حقیقی است!..."

✓ مجموعه آثار ۴ / بازگشت / ص ۲۴۷ \*

## ✦ سوسیالیسم در سه عرصه

● سوسیالیسم شریعتی، یک سوسیالیسم سه چهره‌ای است، در سه عرصه‌ی سیاست، اقتصاد، و فرهنگ. برخوردار از یک نگاه انسانی \_ اجتماعی به هر سه عرصه، با حذف تمامی نمایندگان و واسطه‌های جانشین نیروی انتخابگری انسان. و تاکید بر حضور و دخالت آگاهانه‌ی خود مردم، در تعیین سرنوشت خویش در هر سه عرصه‌ی سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی.



## ▲ چهره‌ی سیاسی

- چهره‌ی سیاسیِ سوسیالیسمِ شریعتی، یک نقشِ شبه‌آنارشویستیِ ضدِ "دولتِ قدرت‌مندِ متمرکز" است، با تحققِ نظام‌های فدراتیو، شورایی، و دموکراسیِ مستقیمِ آتنی، در راستایِ انتخابگریِ انسان.

## ▲ چهره‌ی اقتصادی

● چهره‌ی اقتصادی سوسیالیسم شریعتی، یک سوسیالیسم "تولیدی، توزیعی، مصرفی"، در اقتصاد است، با نفی مالکیت خصوصی و انحصاری، و تحقق مالکیت "اجتماعی" متناسب با ساختارهای جامعه‌ی در حال تحول، بی آن که در دام مالکیت سرکوبگر دولتی و حزبی، تحت حکومت آمرانه‌ی تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها، قرار گیرد.

## ▲ چهره‌ی فرهنگی

- چهره‌ی فرهنگیِ سوسیالیسمِ شریعتی، یک سوسیالیسمِ پلورالیستی است، با تکیه بر برابری جنستی، نژادی، قومی، ملی، طبقاتی، اقتصادی، و فرهنگی، در برخورداری از تمامی امکاناتِ فکری، هنری، و فرهنگی موجود در جامعه.

## ✦ ضرورت تحول در سه عرصه

● در مکتب شریعتی، برای تحقق واقعی سوسیالیسم در جامعه، سوسیالیسم باید در هر سه عرصه‌ی "سیاست، اقتصاد، و فرهنگ"، و به صورتی توأمان، پیاده گردد. سوسیالیسم به معنای "اجتماعی کردن" است، اما، نه صرفاً اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف در بخش اقتصادی، بلکه، اجتماعی کردن هر سه عرصه‌ی اصلی حیات اجتماعی انسان، یعنی اجتماعی کردن "سیاست"، "اقتصاد"، و "فرهنگ". به عبارتی، خارج کردن "قدرت، ثروت، و معرفت"، از انحصار فرد، طبقه، قوم، نژاد، جنسیت، مذهب، و ایدئولوژی خاصی، و اجتماعی کردن این سه عرصه‌ی سرنوشت‌ساز در زندگی هر انسانی در دنیای امروزی.

## ▲ اجتماعی کردنِ قدرت

### ◆ نفی زور

● ما، با اجتماعی کردنِ "قدرت"، از طریقِ حاکمیتِ یک سیستمِ "دموکراسیِ شوراییِ مستقیمِ مردمی"، و در عینِ حالِ "سکولار"، تعیینِ سرنوشتِ خویش را در دست می‌گیریم. و دیگر اجازه نخواهیم داد که، فرد و طبقه و مذهب و ایدئولوژیِ خاصی، سرنوشتِ ما را، بر اساسِ منافعِ خودشان، رقم زنند؛ و ما را برده‌ی اراده‌ی سیاسیِ خودشان سازند، و جسم و روح‌مان را، در راستایِ آرزوها و منافعِ خودشان، بسیج کنند، و ما را سربازانِ شهیدِ در جنگی کنند، که تامین‌کننده‌ی منافع، آرزوها، و خواسته‌های پلیدِ آنان است.

## ▲ اجتماعی کردن ثروت

### ◆ نفی زر

● ما با اجتماعی کردن "ثروت"، خود را، از قیومیت و سروری سرمایه، سرمایه‌دار، و سرمایه‌داری، رها خواهیم ساخت. دیگر برده‌ی سرمایه، سرمایه‌دار، و سرمایه‌داری نخواهیم بود. سرمایه‌ی کشور را به سرمایه‌داران و ام‌ارزان قیمت نخواهیم داد، تا با سرمایه‌ی خود ملت، همان ملت را، به بردگی اقتصادی بکشانند، و چون سگان، نواله‌ای را، به نام حقوق، به سوی‌شان پرتاب کنند! بلکه، وام را به تعاونی‌های تولیدی و توزیعی و خدماتی خواهیم داد، به خود نیروی کار، در کنار و همراهی با مدیران و متخصصانی از متن همین مردم، تا اصل رهایی‌بخش "مالک، یعنی کارگر، و کارگر، یعنی مالک" را، در یک جامعه‌ی انسانی، تحقق دهیم.

## ▲ اجتماعی کردنِ معرفت

### ◆ نفی تزویر

● ما، با اجتماعی کردنِ "معرفت"، گامی بلند، در راستای رهاییِ اندیشه، فرهنگ، و ایمانِ خویش، از انحصارِ نیروهای ارتجاعی، عقب‌مانده، و فرصت‌طلب، که توجیه‌گرِ جهل و جور و جنایتِ طبقه‌ی حاکم بر مردم هستند، بر خواهیم داشت، و از دورانِ طفولیتِ فکری، و صغارتِ فکری، عبور خواهیم کرد، و خود خواهیم اندیشید، و خودمان، به یاریِ شناختِ مستقیم، راه را از چاه، باز خواهیم شناخت، و تنها "گوش"ی برای "دهان"های هرزه‌ی آنانی نخواهیم بود که، از همان آغاز، خود را، به قدرت و ثروت، فروخته بودند!

## ✦ فروگاهیدن سوسیالیسم

● از نظر من، سوسیالیسم در نگاه شریعتی، دارای اصول بسیار اساسی است، و در نتیجه، طرح گزاره‌هایی نظیر: منظور شریعتی از سوسیالیسم، یعنی عدالت، یعنی تامین حداقل زندگی محرومین، بهتر شدن وضع مردم، و... کاملاً انحرافی است، چرا که، همه‌ی این انتظارات، بسیار سطحی است، و تا اندازه‌ی، در خود سرمایه‌داری غرب هم، تحقق یافته است.

● آرمان سوسیالیسم در اندیشه‌ی شریعتی، عبارت است از: برچیدن رقابت وحشیانه و بی‌پایان موجود در جامعه‌ی سرمایه‌داری، که عامل مسخ انسان، مرگ خدا و بی‌تکیه‌گاه شدن ارزش‌های انسانی (نهیلیسم)، حکومت نخبگان بر مردم، وجود طبقات حاکم و محکوم، وجود مالکیت خصوصی، خرید و فروش "کار" که جوهر انسانی است، بهره‌مندی نابرابرانه و ناعادلانه‌ی مردم، در اختیار گرفتن قدرت و دولت توسط مالکان و سرمایه‌داران، و هدایت جامعه توسط پول، و... شده است.

● من در شگفتم که، با وجود این همه متن از شریعتی، و وجود مجموعه آثار ۱۰، که بینش ضد مالکیت و ضد طبقاتی از آن می‌بارد، فروگاهیدن سوسیالیسم شریعتی، به آرزوی



"بهبتر شدن وضع محرومین"، و تحقق عدالت، به چه معنایی است؟!!

• از تمامی دوستداران شریعتی خواهشمندم که، افکار رومانتیک اصلاح طلبانه‌ی خرده بورژواآبانه، و نظرات خیرخواهانه‌ی خیراتی شکم‌سیرانه، که استراتژی سرمایه‌داران، برای فریب توده‌ی مردم است را، به سوسیالیسم شریعتی، نسبت ندهیم!

• در نگاه شریعتی، "عدالت"، یک امر حقوقی است، و اشاره به "برابری حقوقی" در عرصه‌های گوناگون است، و سوسیالیسم، مترادف "قسط" است، و به "برابری اقتصادی" دلالت دارد، و از نفی استثمار سخن می‌گوید. و کسی حق ندارد که، مفهوم "برابری" اقتصادی را، به مفهوم "عدالت" حقوقی، فروکاهد، و نتیجه‌ی خود را بگیرد! چنان که، وقتی ما از سوسیالیسم صحبت می‌کنیم، کلام ابوذر در ذهن ما است که، ذخیره‌ی نان فردا را، با سوسیالیسم، مغایر می‌داند. و یا کلام امام علی در ذهن ما است که، ذخیره‌ی بیش از خرج یک سال خانواده را، با سوسیالیسم مورد نظر اسلام، مغایر دانسته است.

• گویا، برخی از دوستان ما، سوسیالیسم شریعتی را، تنها مجموعه اصلاحاتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری می‌دانند! در

حالی که، شریعتی خواهانِ "نابودی"ی نظامِ سرمایه‌داری است، آری نابودی! که اساساً، وجود و حیاتِ مذهب، در درونِ این سیستم، یا ممکن نیست، یا اگر هم ممکن باشد، آن چه که می‌ماند، و آن را مذهب می‌نامند، یک مشت "خرافه" است، و نه مذهب!

● شریعتی، برای تحققِ سوسیالیسم، از "مبارزه"ی طبقاتی، و "جنگ" طبقاتی سخن می‌گوید، آری "جنگ"! و در جایی، اصلاً نفیِ استثمار را، در "انقلاب" می‌داند، یعنی، باور ندارد که، در سرانجامِ کار، بتوان، بدونِ برپاییِ یک انقلاب، از "استثمار"، خلاص شد. و بدونِ درهم شکستنِ ساختارهای طبقاتیِ جامعه، بتوان، به "برابری" رسید.

## ✦ مراحل سوسیالیسم

● از نگاه ما، دوران تحقق سوسیالیسم، دارای دو مرحله‌ی اصلی است:

- سوسیالیسم اولیه
- سوسیالیسم ایده‌آل

◆ مرحله‌ی اول، مرحله‌ی "سوسیالیسم اولیه" است. که در مکتب مارکسیسم، به عنوان مرحله‌ی "سوسیالیستی" نامیده شده است. در این مرحله، بهره‌مندی هر انسانی، از مواهب زندگی، بر مبنای اصل "هر کس، به میزان کارش" است. پس در این مرحله، "اصالت کار" بر اقتصاد جامعه حاکم است.

◆ مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی "سوسیالیسم ایده‌آل" است. که در مکتب مارکسیسم، به عنوان مرحله‌ی "کمونیستی" نامیده شده است. در این مرحله، بهره‌مندی هر انسانی، از مواهب زندگی، بر مبنای اصل "هر کس، به میزان نیازش" است. پس در این مرحله، "اصالت نیاز" بر اقتصاد جامعه حاکم است.

## ✦ شریعتی و دو مرحله‌ی سوسیالیستی

● از نظر شریعتی، تحقق مرحله‌ی اول سوسیالیسم، یعنی مرحله‌ی "سوسیالیسم اولیه" (مرحله‌ی قسط)، با مبارزه‌ی سیاسی، و مبارزه‌ی طبقاتی، و از طریق اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف، امکان‌پذیر است. به عبارتی با رسیدن به مرحله‌ی نفی استثمار و نفی مالکیت خصوصی بر زمین، معادن، صنایع، و...

● حال آن که، تحقق مرحله‌ی دوم سوسیالیسم، یعنی مرحله‌ی "سوسیالیسم ایده‌آل"، پروسه‌ای بسیار دشوار و طولانی است. و رسیدن به چنین نظامی، یعنی رسیدن به وضعیت برابری تمامی انسان‌ها، در بهره‌مندی یکسان از مواهب زندگی، در آینده‌ای دور قابل تصور است. یعنی در زمانی که، انسان‌ها، به سطحی از ایمان برسند که، به خاطر "برابری"ی همه‌ی انسان‌ها در بهره‌مندی از زندگی، از "حق بیشتر" خودشان، بگذرند.

● در حقیقت، از نظر شریعتی، مرحله‌ی "سوسیالیسم ایده‌آل"، نه یک "پروژه"، که "باید" توسط دولت فدرال و شوراهای مردمی، تحقق یابد، بلکه، "پروسه"ای است که، "می‌توان"، با دستیابی انسان‌ها به تعالی انسانی، و رسیدن به درجه‌ای از ایثار وجودی، به آن دست یافت!

## ✦ سوسیالیسم، یک سیستم فرامرامی

### ▲ ضرورت تفکیک آرمان از یک مکتب

● یکی از تزه‌های اساسی و بسیار حیاتی شریعتی، که چندان مورد توجه پیروان او قرار نگرفت، و تلاشی در راستای تحقق آن، یعنی "تفکیک آرمان سوسیالیسم، از جهان‌بینی ماتریالیسم، و مکتب مارکسیسم"، در ذهن جوانان و توده‌های مذهبی، است، که از اهمیت بسیار حیاتی برخوردار است.

● در اندیشه‌ی شریعتی، سوسیالیسم، اگر نخواهیم به گسترش مفهومی آن دست زنیم، یک سیستم اقتصادی برابری‌طلبانه است، و هیچ ربط مستقیمی، به مکتب مارکسیسم، و جهان‌بینی ماتریالیستی، ندارد. یک سیستم اقتصادی فرامرامی \_ فرایدئولوژیک است، که هر مکتبی، می‌تواند، آن را، به عنوان سیستم اقتصادی خویش، برگزیند.

● از زمان طرح ایده‌ی سوسیالیسم، مکتب‌های گوناگونی چون مارکسیسم، آنارشیسم، مکتب‌های چپ مذهبی، و طرفداران الهیات رهایی‌بخش در امریکای لاتین، این سیستم به راستی جذاب، شورانگیز، و رهایی‌بخش را، به عنوان سیستم

اقتصادی ایده‌آل خویش، برگزیدند، و ما نیز، در مکتب شریعتی، چنین کرده‌ایم.

● اگر بخواهیم از اصطلاحات کامپیوتری، در توضیح این رابطه، استفاده کنیم، می‌توانیم چنین بگوئیم که: سوسیالیسم، همچون یک کارت گرافیک است، که می‌توان آن را، در سیستم‌های مختلف کامپیوتری، به کار گرفت. تنها بحث بر سر این است که: آیا این کارت گرافیک، با آن سیستم، سازگار است، یا نه؟ و ما، معتقدیم که، مکتب توحیدی مورد نظر ما، در بهترین شکل ممکن، با سیستم سوسیالیسم، سازگار است.

📌 فاکت از شریعتی :

★ ضرباتِ نظریاتِ گذرا

● "... دردِ انسانِ امروز، این است که، مقدس‌ترین آرمان‌های انسانی، که در طولِ تاریخ، حرکت، جنبش، و شور ایجاد کرده، و همه‌ی ارزش‌های انسانی، که در این جهت شکل گرفته، و بی‌شمار جهادها و شهادت‌ها را، در همه‌ی نظام‌ها، و در همه‌ی دوره‌ها، در پی داشته است، به فرضیاتِ فلان فیلسوف، و نظریاتِ فلان عالمی، وابسته کرده‌اند، که ساخته و پرورده‌ی قرنِ خویش، محیطِ اجتماعیِ خویش، و وراثتِ فرهنگیِ خویش، و مرحله‌ی تکاملِ علم در عصرِ خویش، بوده است.

● فرضیات و نظریاتی که، با گذرِ زمان، تغییر می‌یابد، یا نفی می‌شود، و یا در همان زمان، نمی‌تواند موردِ قبولِ ملت‌ها، طبقات، و امت‌های دیگر، قرار گیرد، در حالی که، همگی، به اصالتِ این آرمان‌ها، با همه‌ی جانِ خویش، و ایمانِ خویش، معترف‌اند. سستیِ این پایه‌های فرضی، به قدرت و اصالت و بقای آن آرمان‌ها، صدمه می‌زند، و پیروانِ آن آرمان‌ها را، به تفرقه‌ی ذهنی و تعصباتِ فکری دچار می‌سازد، و گذشته از آن، به انبوهی از جامعه‌شناسان، فرضیه‌باфан، دانشمندان،

روحانیان، سیاستمداران، و تبلیغات‌چی‌های وابسته به سرمایه‌داری جهانی، بهترین وسیله را می‌دهد، که با حمله کردن به این فرضیه‌های فلسفی، و نظریه‌های علمی کهنه یا نو، که انکار یا ابطال‌اش ساده است، و یا لااقل ممکن، "آرمان‌های همیشگی و اصیل انسانی" را، مورد هجوم قرار دهند، و از پایه، ریشه‌کن سازند.

● امروز می‌بینیم که، چگونه توانسته‌اند، از نیرومندترین قدرت معنوی انسان \_ به خصوص انسان‌های محروم \_ یعنی مذهب، برای مقاومت در برابر تحقق برابری، و انقلاب ضدطبقاتی و ضدسرمایه‌داری و ضدمالکیت استثماری فردی، استفاده کنند. و نیز، چگونه توانسته‌اند، خیلی از فلسفه‌های گوناگون، و نظریات علمی، را، از جامعه‌شناسی گرفته، تا بیولوژیک، برای محکوم کردن سوسیالیسم، استخدام نمایند، و چنین وانمود کنند که: رسیدن به سوسیالیسم، یعنی رها کردن ارزش‌های اخلاقی، خدایپرستی، آزادی، و معنویت.

● در صورتی که، این مفاهیم، تنها در یک جامعه بی‌طبقه، و آزاد از صرع افزون‌طلبی فردی است که، می‌تواند، تحقق یابد، و این مفاهیم، تنها در نظام سرمایه‌داری است که، قربانی شده‌اند، و مسخ یا مسخره گشته‌اند.

● چنان که، در سوی دیگر، می‌بینیم، و چه غم‌انگیز است که،



به نامِ سوسیالیسم، با خشوتتی غیرانسانی، آزادیِ فکری، آزادیِ علمی، آزادیِ ایمان، آزادیِ انتخاب، و تنوعِ اندیشه‌ها و راه‌ها و ابتکارهای انسانی را، نفی می‌کنند. و در حالی که، به شیوه‌ی فاشیست‌ها، و بر رسمِ جاهلیتِ وحشی، عمل می‌کنند، برای خویش، توجیحاتِ فیلسوفانه، جامعه‌شناسانه، و عالمانه نیز، دارند.

● و کدام فاجعه، بالاتر از این که، سوسیالیسم، از دستِ انسانِ قرنِ بیستم، آنچه را که، در نظامِ سرمایه‌داریِ غربی هم، به دست آورده است، بر باید، تا آنجا که، روشنفکرانِ آزادی‌خواه، ضدِ استعمار، و حتی سوسیالیست‌های کشورهای عقب‌مانده‌ای که از نظامِ فاشیستی و استعماری رنج می‌برند، و با سرمایه‌داری در جنگ‌اند، برای فرار، کشورهای سرمایه‌داری را انتخاب می‌کنند! و این، چه شرم‌آور است!

● چگونه یک مسلمان، یعنی هفتصد میلیون انسانِ رنج‌دیده‌ای که، هم با سرمایه‌داری، و هم با استعمار، در جنگ است، و باید برای چنین جنگی بسیج شود، می‌تواند این ننگ را بپذیرد؟..."

## ✦ سوسیالیسم، یک دعوتِ رهایی‌بخش

### ▲ نقدِ شریعتی بر سوسیالیسمِ اکونومیستی

● در باورِ شریعتی، سوسیالیسم، در نظامِ سرمایه‌داری، بی‌شک، یک "دعوتِ رهایی‌بخش"ی است برای هر انسانِ اسیرِ در چنین نظامِ اسارت‌باری. یک "دعوتِ" شورانگیز برای رهاییِ انسان از بندِ خصلت‌هایی چون افزون‌طلبی، رقابت، مصرف‌پرستی، و غارت، که عاملِ به هدر دادن و از دست رفتنِ همه‌ی هستی و وجود و زندگیِ انسان است، و منعِ انسان از عاطل گذاشتنِ همه‌ی احساس‌های انسانی و استعدادهای خدایی، در راهِ هر چه بیش‌تر جمع کردن و ربودن!

● آری! به راستی چنین است. اما، هشدارِ شریعتی به ما، این است که، هرگز، در آستانه‌ی چنین دعوتی، و در لحظه‌ی انتخابِ چنین جبهه‌ای، نمی‌توانیم فراموش کنیم که، انسان، همه، این نیست، گرچه، راهِ "انسان شدن"، "تنها از این طریق" می‌گذرد... و هرگز نمی‌توانیم باور کنیم که، رسیدنِ به سوسیالیسم، پایانِ راه است!

● از نظر شریعتی، طرفدارانِ سوسیالیسمِ اکونومیستی، که سوسیالیسم را، تنها یک سیستمِ تولیدی و توزیعی می‌دانند، و آن را، تنها در عرصه‌ی اقتصادی محدود کرده‌اند، و هدفِ نهایی‌شان، از تحققِ سوسیالیسم، "برابریِ اقتصادی" است، در نهایت، به یک ورطه‌ی خطرناک سقوط می‌کنند، و آن ورطه، این است که، "برابریِ اقتصادی" را، که "مایه‌ی زندگی" است، هر چند یک زندگیِ به راستی انسانی، "فلسفه‌ی زندگی" تصور خواهند کرد!

● در اندیشه‌ی انسان‌گرای شریعتی، چنین نگاهی به سوسیالیسم، یعنی خلاصه کردنِ انسان، در برخورداریِ درست از زندگیِ اقتصادی، نوعی خلاصه کردنِ "انسان"، به یکی از ابعادِ وجودیِ او، است. نوعی "استضعافِ معنویِ آدمی" است، و نوعی رها کردنِ آدمی در پس از سوسیالیسم، در: پوچی، بیهودگی، بیگانگی، جمودی، سردی، بی‌هدفی، بی‌ایمانی، و خوب زیستن!، بی‌آنکه بدانیم، زیستن برای چه؟!

★ سوسیالیسم، یک دعوت

● "... در چنین نظامی، بی‌شک، سوسیالیسم، دعوت به آزادی انسان از بند افزون‌طلبی، رقابت، مصرف‌پرستی، و غارت، و فدا کردن وجود و زندگی و عاطل گذاشتن همه‌ی احساس‌های انسانی و استعدادهای خدایی در راه هر چه بیش‌تر جمع کردن و ربودن، و رها کردن آدمی از بندگی اقتصاد فردی و انحصار در چهاردیواری مالکیت و اندوختن و انبوه کردن هر چه بیش‌تر سرمایه است، و مجال بخشیدن به رشد همه‌ی ابعاد انسانی آدمی، و دعوت به برداشتن دیوارهای ضخیمی که انسان را از انسان جدا می‌کند، برادری را به تیغ نابرابری می‌گسلد، و دوستی و خویشاوندی و پیوند نوعی را، به دشمنی، و به مسابقه‌ای جنون‌آمیز، برای پیش‌تاختن و بیش‌تر ربودن، می‌خواند.

● سوسیالیسم، که اجتماع را، از صورت جنگلی که، جانوران، همه، در کمین یکدیگرند، و از صورت میدان بازی، که در آن، تنها سواران تیزتک پیش می‌افتند، و پیادگانی که مرکبی ندارند، هرچند تیزگامان پیش‌تازی باشند، و دوندگانی صبور، و در دوندگی قهرمانی کنند، پس می‌افتند، دگرگون

می‌کند، برایم، دعوتی است شور انگیز: "تکیه به مردم"، و در برابر قدرت و ثروت و فساد و غارت، ایستادن، و از برابری و عدالت، و حق هر کسی برای زیستن و برای پرورش یافتن و برای برخوردار شدن و کارکردن و رشدیافتن، سخن گفتن، بی‌شک، "رسالت انسانی" است، بی‌شک، رسالت من است.

● اما، اما هرگز در آستانه‌ی چنین دعوتی، و در لحظه‌ی انتخاب چنین جبهه‌ای، نمی‌توانم فراموش کنم که، "انسان"، همه، این نیست، گرچه، راه انسان شدن، "تنها" از این طریق می‌گذرد. نمی‌توانم این دغدغه را از خود دور کنم. در جامعه‌ای که، ثروت‌ها به عدالت تقسیم شود، و هر کس دست‌رنج کار خویش را بیابد، و انگل‌ها در آن نابود شوند، و کسانی که کاری نمی‌کنند، نخورند، و همه‌ی انسان‌ها، به جای این که بنده‌ی دستگاه‌های تولیدی شوند، که در دست گروهی صاحب دستگاه است، آزاد، فاخر، انسان، برای خویش کار کنند، بی‌شک "عدالت"، تحقق یافته است، و زندگی عادلانه، چنین است. اما، نمی‌توانم، هرگز نمی‌توانم، باور کنم که، این، پایان راه است، آن چنان که، نمی‌توانم باور کنم که، راه انسان، جز از این منزل، آغاز می‌تواند شد.

● انسان‌ها، هنگامی که، در زندگی در یک اجتماع، روابط خویش را، بر بنیاد عدالت، تنظیم کردند، نخستین سوال، که سوال سرنوشت اوست، پیش می‌آید، بیش از همه وقت، و

عمیق‌تر و جدی‌تر از هر جامعه و نظامی، که، "زندگی عادلانه آری، اما، زندگی کردن برای چه؟"، زیرا، عدالت و برابری و برخورداری هر کس، از برکات زندگی این جهانی، همه، "مایه"های زندگی کردن است، اما، ساده لوحانه است، و تحقیر آدمی، اگر، آنچه را که "مایه"ی زندگی است، "فلسفه"ی زندگی تلقی کنیم.

● "چگونه زیستن"، آری، سوسیالیسم به ما پاسخ می‌دهد. اما، "چرا" زیستن؟، این سوالی است که، انسان، با آن آغاز می‌شود. اگر سوسیالیسم نباشد، رشد آدمی ممکن نیست. اما، رشد به کدام سو؟ تکامل در چه مسیر؟ رو به سوی کدامین آرمان و ایده‌آل؟

● به انسانی که گرسنه است، از معنویت سخن گفتن، و از کمال ارزش‌های اخلاقی دم زدن، فریب و فاجعه است. حکمت الهی، آگاهی، معنویت، اخلاق، دین، در جامعه‌ای که، از تضاد طبقاتی، از بهره‌کشی، و از گرسنگی، رنج می‌برد، "آگاه" کردن اوست به گرسنگی، به استثمار، و به این تضاد.

● و "نخستین" دعوت دین، دعوت او است به "برابری"، به "هر کس به اندازه‌ی حق‌اش"، و به "سیر شدن". و بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین "علم"، آموختن به اوست، تا دیدگان‌اش را، به "ریشه"های گرسنگی، تضاد، و استثمار،

بینا کند.

● اما، پس از آن، آنچه مطرح هست، بالاتر از عدالت است، زیرا، انسان مطرح است. خلاصه‌کردن انسان، در برخورداری درست از زندگی اقتصادی، خلاصه‌کردن انسان است. نوعی "استضعاف معنوی آدمی" است، و نوعی رها کردن آدمی، پس از سوسیالیسم، در پوچی، بیهودگی، بیگانگی، جمود، سردی، بی‌هدفی، بی‌ایمانی. خوب زیستن، بی‌آنکه بدانیم، زیستن برای چه؟!..."

✓ مجموعه آثار ۲۵ / انسان بی‌خود / ص ۳۵۶\*

## ✦ سوسیالیسم، بدونِ مذهب!

● یکی از بخش‌های چالش‌برانگیز و کلیدی در نظریه‌ی سوسیالیسمِ شریعتی، بحثِ رابطه‌ی مذهب و سوسیالیسم، و اعتقادِ شریعتی، به ضرورتِ وجودِ یک باورِ مذهبی، در اکثریتِ توده‌ی مردم، جهتِ برپاییِ یک نظامِ سوسیالیستی، است.

● من در بخشِ پیشین، اشاره کرده‌ام که، روندِ تحققِ یک نظامِ سوسیالیستی، دارای دو مرحله است: مرحله‌ی اول، دورانِ تحققِ سوسیالیسمِ اولیه، که بر ایده‌ی "اصالتِ کار" استوار است، و مرحله‌ی دوم، دورانِ تحققِ سوسیالیسمِ ایده‌آل، که بر ایده‌ی "نیازِ انسانی" استوار است.

● از نظرِ شریعتی، تحققِ مرحله‌ی اولِ سوسیالیسم، یعنی "سوسیالیسمِ اولیه" (همان قسط به معنای اسلامی، و سوسیالیسم به معنای مارکسیستی آن)، با مبارزه و انقلابِ سیاسی \_ اجتماعی، و از طریقِ اجتماعی کردنِ تولید و توزیع و مصرف، ممکن است، یعنی با رسیدن به مرحله‌ی نفیِ مالکیتِ خصوصی بر زمین، معادن، صنایع، و بر "کار" کارگران، و نفیِ استثمار و نفیِ طبقات، و در نتیجه، برخورداری از یک شرایطِ عادلانه و انسانی.



● حال آن که، تحققِ مرحله‌ی دومِ سوسیالیسم، و به عبارتی، "سوسیالیسمِ ایده‌آل"، یعنی برابریِ تمامیِ افرادِ جامعه، در بهره‌مندیِ یکسانِ از مواهبِ زندگی (همان مرحله‌ی کمونیسم در مکتبِ مارکسیسم)، تنها، با انجامِ یک سری از اقداماتِ سیاسی \_ اقتصادی، ممکن نیست، و نیازمندِ "ایثار" گروهی از افرادِ باهوش‌تر، پرتلاش‌تر، و موفق‌ترِ جامعه است.

● اکنون باید روشن سازیم که، چرا از نظرِ شریعتی، تحققِ "سوسیالیسمِ ایده‌آل"، نیازمندِ "ایثار" گروهی از افرادِ جامعه است؟ دلایلِ آن چیست؟ و این امر، تا چه حدی، حیاتی است.

● در نگاهِ شریعتی، در "واقعیت" اجتماعی، "حق" افرادِ گوناگون، با توجه به میزانِ استعدادِ فکری، سطحِ تحصیلی، و تلاش و پیگیریِ آنان، و در نتیجه، میزانِ موفقیتِ کاری و ارائه‌ی تولید و خدماتِ بیش‌تر، یکسان نیست، پس، تحققِ یک سیستمِ سوسیالیستی، البته در مرحله‌ی ایده‌آلِ آن، که به معنای بهره‌مندیِ یکسانِ همه‌ی افرادِ جامعه، از مواهب و امکاناتِ زندگی است، نیازمندِ "گذشت"، "فداکاری"، و "ایثار" گروهی از افرادِ موفقِ جامعه است، که به دلایلِ گوناگون، دارای توانِ کسبِ درآمدِ بیش‌تری است.

● ما در دوران سوسیالیسم ایده‌آل، از ضرورت "گذشت" افراد یک جامعه، از "حق بیش‌تر" خویش، به خاطر بهره‌مندی یکسان تمامی افراد، حرف می‌زنیم، آن هم، نه دربارهی یک فداکاری، در یک مورد خاص، و صرفاً در یک روز، در یک ماه، و در یک سال، بلکه، در تمامی دوران زندگی!

● به عنوان مثال، من نوعی، که یک جراح حاذق هستم، و سال‌ها از عمر خویش را، صرف رسیدن به این جایگاه کرده‌ام، باید، در تمام طول زندگی خویش!، با یک پرستار، که در زندگی خود، هرگز تلاشی هم‌وزن من، انجام نداده است، در یک سطح اجتماعی \_ اقتصادی، زندگی کنم! و این، "عادلانه" نیست.

● از نظر شریعتی، تنها در چارچوب یک باور مذهبی، که برخوردار از یک جهان‌بینی توحیدی است، امکان توجیه و پذیرش "ایثار" دائمی وجود دارد. چرا که، مذهب، با طرح حیات جاودانی انسان، و باور به زندگی پس از مرگ، و قرار دادن زندگی این جهانی، به مثابه‌ی کشتزار جهانی دیگر، قادر به رساندن انسان، و به ویژه، توده‌های عادی جامعه، به مرحله‌ی ماوراء مادی "ایثار" است.

● آنگاه، با تکیه‌ی بر این ارزش "ایثار" است که، می‌توان، پذیرش "حقیقت" شیرین "برابری"ی همه‌ی انسان‌های جامعه، علی‌رغم "واقعیت" تلخ "سهم نابرابر" آنان در تولید اجتماعی را، توجیه کرد، و با رشد اخلاقی و تعالی وجودی افراد، و خلق بی‌شمار "انسان سوسیالیست"، بستر برپایی یک نظام سوسیالیستی ایده‌آل را، فراهم ساخت.

● در یک جهان‌بینی مذهبی توحیدی، خدا، والد خانواده‌ی بزرگی است که، همه‌ی انسان‌ها، در آن خانواده‌ی بزرگ و جهانی، خواهر و برادر یکدیگرند، که علی‌رغم کسب درآمدهای نابرابر، با توجه به میزان استعداد فکری، سطح تحصیلی، و تلاش‌شان، بر سر "یک سفره‌ی بزرگ بشری"، نشسته‌اند، و هر کس، براساس نیاز واقعی خویش، از این سفره‌ی خدایی، بهره‌مند است.

● در واقعیت، شاید، در جو هیجانی و پرشور چند ماه و چند سال اول یک انقلاب اجتماعی، و یا در یک جو احساسی، مثل نجات یک کودک اسیر در آتش، و حتی نجات یک حیوان از دست یک گاریچی، بتوان، بدون نیاز به هیچ باوری به یک زندگی جاودان، چنین فداکاری و ایثاری کرد، اما، "استمرار" این فداکاری، پس از فروکش کردن "شور انقلابی"ی ماه‌ها و سال‌های اولیه‌ی انقلاب، آن هم در تمام طول زندگی یک فرد،

نیازمند یک سیستم ارزشی نیرومندی است که، بتواند، به سوال انسان، درباره‌ی "چرایی"ی انجام این فداکاری، پاسخ درخوری بدهد.

● در هر نظامی که، قادر به توجیه فکری افراد جامعه، برای گذشتن از "حق بیش‌تر" خویش، و پذیرش "برابری"ی با دیگران، نباشد، تحقق مرحله‌ی دوم سوسیالیسم، یعنی "سوسیالیسم ایده‌آل"، امکان‌پذیر نیست. و علت اصلی شکست تمامی نظام‌های سوسیالیستی تاکنونی، علاوه بر عوامل گوناگون دیگر، تک‌بعدی دیدن آرمان بشری، و نیز، فقدان این توجیه فکری \_ وجودی مفهوم "ایثار" بوده است. و آن جامعه، در نهایت، با اسارت در یک قفس آهنین ساخته‌ی یک طبقه‌ی جدید تکنوکرات \_ بوروکرات، و یک نظام سرمایه‌داری دولتی، به نابودی کشیده شده است.

● پس، براساس منطق شریعتی، تکیه‌ی هر نظام خواهان برپایی یک نظام سوسیالیستی، بر یک جهان‌بینی مذهبی، معنوی، و خدایی، برای توجیه ارزش "ایثار"، جهت استمرار تاریخی سوسیالیسم، امری اجتناب‌ناپذیر است. و یک "سوسیالیسم اقتصادی" را، تنها همراه با یک "سوسیالیسم اخلاقی و انسانی"، می‌توان برپا ساخت.

● در این رابطه، باید روشن کنم که، منظور از مذهب، باور به یک مذهب رسمی موجود و خاصی نیست. مذهبی بودن، در این نظریه، در حقیقت، به معنای برخورداری از یک نگاه معنوی به هستی، و باور به وجود یک شعور و معنایی در هستی است، و این که، مرگ، پایان زندگی انسان نیست.

● پس سوسیالیسم، همان گونه که شریعتی بیان کرده است، نیازمند ایثار افراد جامعه است، که پذیرش این ایثار، نیازمند یک انگیزه‌ی نیرومندی است، که آن را، تنها در مذهب می‌توان یافت، که مرگ را، پایان همه چیز، و طول زندگی را، همین هفتاد سال، نمی‌داند. و این توجیه را، درست یا غلط، اکثریت توده‌ها باور می‌کنند، و نیز روشنفکرانی چون ما، که این هستی را، بدون وجود شعوری متعالی، ممکن نمی‌دانند.

● به نظر من، این تز شریعتی، بیش‌تر در رابطه با اکثریت مردم جامعه است، و نه نیروهای روشنفکر مارکسیستی، که علی‌رغم "بینش" آموخته‌ی ماتریالیستی، از "منش" مذهبی و انسانی، برخوردارند. مثل مبارزان مارکسیست دوران قبل از انقلاب، که تنها در بینش ماتریالیست بودند، و نه در "منش". چرا که آنان، در فرهنگی رشد کرده بودند که، ایثار، از والاترین ارزش‌های آن فرهنگ، در طول تاریخ، بوده است.

(این نظریه از آن سارتر است، درباره‌ی ایثارِ خودش، علی‌رغم ماتریالیست بودنِ در بینش).

● من بر این باورم که، با توجه به تکیه‌ی شریعتی بر ارزشِ "ایثار"، به عنوانِ یک عاملِ زیربنایی، در توجیهِ یک نظامِ سوسیالیستی در باورِ مردم، بهترینِ نامِ انتخابی، برای سوسیالیسمِ ایده‌آلِ موردنظرِ شریعتی، "سوسیالیسمِ ایثاری" است.

## ▲ یک سوال :

☞ س : چرا سوسیالیسم، بدونِ مذهب، ممکن نیست؟ گویا، برای سوسیالیسم، ما نیازمندِ به فداکاری هستیم، و در طولِ تاریخ، فداکاری‌های بسیاری وجود داشته، که جنبه‌ی مذهبی هم نداشته است. پس، می‌شود فداکاری کرد، بدون این که، مذهبی بود.

☞ ج : اول باید نشان دهید که، آن هزاران فداکاری بدونِ ایمانِ مذهبی را، در کجای تاریخ یافته‌اید؟! دیگر آن که، در اندیشه‌ی شریعتی، همیشه بینِ روشنفکران و توده‌ی مردم، تفاوتی دیده می‌شود.

● روشنفکران، بدونِ نیازِ به مذهب، در اکثرِ موارد، قادر به فداکاری در راهِ "ایده" و "آرمان" آزادی و برابری هستند، اما این مساله، در رابطه با "اکثریت" توده‌ی مردم، و در یک دوره‌ی طولانی، قابلِ پذیرش نیست، یعنی، تقریباً اکثریتِ مطلقِ مردم، برای فداکاری، نیازمندِ یک توجیهِ عینی قابلِ پذیرش هستند، و هستیِ خویش را، برای "ایده‌ها" فدا نمی‌کنند، و تنها، در یک رابطه‌ی منطقی، حاضر به بها دادن هستند.

● دیگر آن که، چه کسی گفته، آنانی که در راهِ وطن می‌جنگند، غیرمذهبی هستند، یا به عبارتی، به یک امرِ قدسی، باور ندارند، و ماتریالیست هستند، و به یک جهانِ بدونِ معنا، باور دارند؟



👤 فاکت از شریعتی :

★ سوسیالیسم و مذهب

● "... آیا سوسیالیسم، تنها و تنها، با تغییر روابط اجتماعی، و با اتکاء انحصاری به ماتریالیسم، قابل تحقق است؟ و آیا، اگر مبنای سوسیالیسم، یک نوع جهان‌بینی خدایی باشد (نمی‌گویم جهان‌بینی مذهبی، برای این که، مذهب ارتجاعی تداعی نشود)، ناقض سوسیالیسم است؟ و زیربنای اعتقادی ایدئولوژی سوسیالیسم سست می‌شود؟ یا تنها با یک جهان‌بینی خدایی است که، می‌توان، یک سوسیالیسم اقتصادی را، همراه با یک سوسیالیسم اخلاقی و انسانی، در جامعه‌ی بشری، پیاده کرد؟..."

✓ مجموعه آثار ۱۸ / اسلام‌شناسی ۳ / ص ۱۵۲ \*

👤 فاکت از شریعتی :

★ سوسیالیسم و مذهب

● "... سوسیالیسمِ راستین، که جامعه‌ای بی طبقه می‌سازد، بدون مذهب، ممکن نیست، زیرا، انسان‌ها، اگر به مرحله‌ای از رشد اخلاقی و کمال معنوی نرسند، که بتوانند، به خاطر برابری انسانی، از حق خود، چشم‌پوشند، و به مرحله‌ی ماوراء مادی ایثار برسند، جامعه‌ای برابر را نمی‌توانند ساخت. زیرا، حق‌ها هرگز برابر نیست، و ماتریالیسم، جبراً، به اندیویدوالیسم می‌انجامد..."

✓ مجموعه آثار ۲۲ / مذهب علیه مذهب / ص ۲۳۳\*

## ✦ مذهب، بدون سوسیالیسم!

● در نگاهِ واقع‌بینِ شریعتی، همان‌طور که، تحققِ سوسیالیسم، در آن شکلِ نهایی و ایده‌آل‌اش، که هر کس بر اساسِ نیازش، از امکاناتِ جامعه، برخوردار خواهد شد، جز با رسیدنِ اکثریتِ افرادِ جامعه، به مرحله‌ای از "ایثار"، که نیازمندِ باورِ به یک جهان‌بینیِ مذهبی \_ معنوی است، ممکن نیست، در همان حال هم، ماندگاریِ یک مذهبِ راستین، در یک نظامِ سرمایه‌داری، و پیش از تحققِ نظامی سوسیالیستی، و شکل‌گیریِ یک "جامعه‌ی بی‌طبقه"، جز در قلبِ تعدادِ بسیار اندکی از افرادِ جامعه، ممکن نیست!

● از نظرِ او، آنچه را که ما، در زمانِ حاکمیتِ روابطِ پلیدِ سرمایه‌داری در جامعه، که عاملِ مسخِ ماهیتِ انسانی است، "مذهب" می‌نامیم، در حقیقت، مذهب نیست، یک "خرافه" است، که به حیاتِ انحطاط‌آورِ خویش، هم چنان ادامه داده است.

🗨️ فاکت از شریعتی :

★ سرمایه‌داری و مذهب

● "... سرمایه‌داری انسان را تجزیه می‌کند، مسخ می‌کند، می‌کشد. و مذهب، که به رستگاری آدمی، از طریق رشد ارزش‌های متعالی، و تکامل وجودی او، می‌خواند، در چنین نظامی، ممکن نیست. یا همراه ماهیت انسان نابود می‌شود، و یا اگر می‌ماند، "مذهب" نیست. "خرافه" است..."

✓ مجموعه آثار ۲۲ / مذهب علیه مذهب / ص ۲۳۳ \*

🗨️ فاکت از شریعتی :

★ بورژوازی پلید است

● "... در چشم ما، بورژوازی پلید است، نه تنها نابود می‌شود، که باید نابودش کرد. نه تنها، به این علت که، با "تولید جمعی"، در نظام صنعتی جدید، مغایر است، محکوم است، بلکه، بیشتر به این علت که، ضد انسانی است، و جوهر انسان را به تباهی می‌کشاند، و تمامی "ارزش‌ها" را، به

"سود" بدل می‌کند، و فطرت را، به "پول"، و انسانی را، که در طبیعت، جانشین خدا است، و باید، "در جهت خدا، که مجموعه‌ی ارزش‌های متعالی مطلق است، در دگرگونی تکاملی، و در شدن دائمی، باشد"، به گِردِ خونخوار بدل می‌کند، یا روباه مکار، و یا موش سکه‌پرست، و اکثریت خلق را، گله‌ای می‌سازد، که باید، پوزه در خاک، بچرند، تا پشم‌شان را بچینند، و شیرشان را بدوشند، و پوست‌شان کنند، و "کار" را، که تجلی روح خدا در آدمی است، به مزد بفروشند، و در نهایت، فلسفه‌ی زندگی، که بر آگاهی و کمال است \_ و "خداپرستی" یعنی این \_ به "مصرف‌پرستی"، که فلسفه‌ی زندگی خوک است، تغییر می‌دهد...

✓ مجموعه آثار ۱۰ / جهت‌گیری طبقاتی اسلام / ص ۹۲ \*

 فاکت از شریعتی :

★ اقتصاد زیربنا نیست!

● "... اقتصاد زیربنا نیست، دارد زیربنا می‌شود. در اقتصاد "سرمایه‌داری صنعتی" است که، اقتصاد زیربنای فرهنگ و هنر و ایمان و اخلاق است. انسان، خود، ساخته و پرداخته‌ی آن است. نه چنین بوده است، نه باید چنین باشد، و با ویران

کردن بنای سرمایه‌داری، نه چنین خواهد بود..."

✓ مجموعه آثار ۱۰ / جهت‌گیری طبقاتی اسلام / ص ۹۲ \*

 فاکت از شریعتی :

★ مذهب و نظام طبقاتی

● "... مذهب نیز، تا جامعه‌ای، از بند افزون‌طلبی مادی، و استثمار و تضاد طبقاتی، رها نشده است، نمی‌تواند تحقق یابد. چه، تنها در چنین جامعه‌ای است که، انسان رها شده از بند تنازع مادی، مجال آن را می‌یابد که، از بیماری شی شدن در نظام ماشین‌پر و سرمایه‌داری، و یا از خود بیگانه شدن در برابر بت پول و مصرف، و گرگ و میش شدن در رابطه طبقاتی، نجات یابد، و به خودآگاهی برسد، و به اصالت وجودی خویش، تکیه کند، و فطرت نوعی خویش را، تکوین کند، و به رشد ارزش‌های متعالی، و در نتیجه، تکامل ذاتی خود، پردازد، و خلق و خوی خدا را گیرد، و جانشین خدا در طبیعت گردد. و این‌ها است دعوت‌های نهایی مذهب، که تنها در جامعه‌ای بی‌طبقه، که بر اساس "کتاب و ترازو و آهن" استوار است، نه "جهل و تبعیض و ضعف"، می‌تواند تحقق عینی یابد، و تحقق توحید، در زندگی بشری، این است..."

## 📌 فاکت از شریعتی :

### ★ زندگی برادرانه با زندگی برابانه

● "... "زندگی برادرانه" در یک جامعه، جز براساس یک "زندگی برابانه"، محال است، چه، نمی‌توان، در درون اقتصادی، که رنج اکثریت، برای اقلیتی، گنج می‌سازد، و بنیاد آن، بر رقابت و بهره‌کشی، و افزون‌طلبی جنون‌آمیز، و حرص، استوار است، و انسان‌ها را، به دو قطب متخاصم گنج‌ور و رنج‌ور، تقسیم می‌کند، و طبقه‌ای، به وسیله‌ی طبقه‌ای دیگر، استثمار و استخدام می‌شود، و زندگی‌ای می‌سازد، که در آن، بنی‌آدم، هم‌چون کرکسانِ حریص، بر مرداری ریخته‌اند، و "این مر آن را همی کشد مخلص، و آن مر این را همی زند منقار"، با پند و اندرز و آیه و روایت، "اخلاق" ساخت.

● برادری دینی، وحدت ملی، و یگانگی انسانی، در نظام طبقاتی، و اقتصاد استثماری، و مالکیت فردی، مضامین ادبی و فلسفی‌ای است که، فقط به کار سخنرانی و شعر می‌آید، و موضوع انشاء!

● توحیدِ الهی، در جامعه‌ای که، بر شرکِ طبقاتی استوار است، لفظی است که، تنها به کارِ "نفاق" می‌آید...

✓ مجموعه آثار ۲۰ / چه باید کرد؟ / ص ۴۸۱\*

👤 فاکت از شریعتی :

★ تلقی ما از سوسیالیسم

● "... سوسیالیسم، بدان گونه که ما تلقی می‌کنیم، تنها، به این خاطر، مقبول نیست که، در میسرِ جبریِ تاریخ، پس از سرمایه‌داری، حتمی‌الوقوع است، بلکه، به این خاطر است که، انسان را، که تنها موجودی است که "ارزش" می‌آفریند، و به تعبیرِ اسلام، حاملِ روحِ خدا است، و رسالتِ اساسی‌اش در زندگی، تکاملِ وجودیِ خویش است، از بندگیِ اقتصادی در نظامِ سرمایه‌داری، و زندانِ مالکیتِ استثمار، و منجلبِ بورژوازی، آزاد می‌کند، و روحِ پستِ سودجوییِ فردی، و افزون‌طلبیِ مادی را، که جنونِ پول‌پرستی و قدرت‌ستایی و هیستریِ رقابت و فریبکاری و بهره‌کشی و سکه‌اندوزی و خودپرستی و اشرافیتِ طبقاتی، زاده‌ی آن است، ریشه‌کن می‌سازد، و جامعه را، و زندگی را، جولانگاهِ آزاد و باز و



یاری‌دهنده‌ای، برای تجلی روح حق‌پرستی، و تعالی وجودی، و تکامل اجتماعی، و رشد نوعی، می‌کند.

● روشن است که، به چه معنایی، ما مارکسیست نیستیم، و به چه معنایی، سوسیالیست‌ایم. مارکس، به عنوان یک اصل علمی و کلی، اقتصاد را زیربنای انسان می‌گیرد، و ما، درست بر عکس. به همین دلیل، با سرمایه‌داری دشمن‌ایم، و از انسان بورژوازی نفرت داریم، و بزرگ‌ترین امیدی که به سوسیالیسم داریم، این است که، در آن، انسان، ایمان و اندیشه و ارزش‌های اخلاقی انسان، دیگر روبنا نیست، کالای ساخته و پرداخته‌ی زیربنای اقتصادی نیست. خود، علت خویش است. شکل تولید، به او شکل نمی‌دهد. در میان دو دست "آگاهی" و "عشق"، آب و گل‌اش، سرشته می‌شود، و خود را، خود انتخاب می‌کند، می‌آفریند، و راه می‌برد.

● تکامل تاریخ، به سوی "بیدار شدن خدا در انسان" است. چرا هگلی سخن بگوییم؟ به زبان قرآن: "خداگونه شدن انسان در طبیعت!" و برای تحقق این آرمان، و این رسالت عظیم، است که، باید، این خداگونه‌ی زمین را، از زندان اقتصاد، رها کرد.

● تماشای این "روح خداوند"، که اینک "موش" شده است، و سکه می‌اندوزد، و می‌جود، خوک شده است، و تنها شکم

است و زیر شکم، و دد و درنده شده است، و کارش، بر این  
و آن چنگ زدن، و لگد پراندن و گاز گرفتن، و فریب دادن و  
پامال کردن، و خود جلو افتادن، و ربودن و گریختن و انباشتن،  
سخت رقت آور و طاقت فرسا است..."

✓ مجموعه آثار ۱۰ / جهت گیری طبقاتی اسلام / ص ۹۳ \*

## ✦ سوسیالیسم بورژوایی

● از نظر شریعتی، اولین گامِ ضروری، در پیوستنِ به صفِ باورمندانِ به سوسیالیسم، شناختِ دو نوع سوسیالیسمِ موجود، با دو خاستگاه و دو جهت‌گیریِ کاملاً متمایز است. که تحقق‌بخشِ دو "جامعه"ی ماهیتاً متفاوت، و در نتیجه، خلقِ "انسان"ی متفاوت است.

● او، در این رابطه، سوسیالیسم را، به دو نوع سوسیالیسم تقسیم می‌کند:

◆ سوسیالیسمِ غربی

◆ سوسیالیسمِ شرقی

● شریعتی، در همان حال، که سوسیالیسم را می‌پرستد، و آن را عالی‌ترین، انسانی‌ترین، و بزرگ‌ترین کشفِ انسانِ امروز، و یک موهبتِ خدایی می‌داند، اما، از "سوسیالیسمِ بورژوایی"، سخت بیزار، و بسیار هراسان است! و هشدارها و اما و اگرهای او، در این رابطه، بسیار جدی است.

● در نگاهِ او، سوسیالیسمِ غربی، یک "سوسیالیسمِ ماتریالیستی" است، که روحِ بینشِ بورژوازی را حفظ کرده

است. و فلسفه‌ی ماتریالیستی حاکم بر آن، در نهایت، آن مکتب را، به همان مردابی خواهد کشاند، که بورژوازی در آن گرفتار آمده است: ماتریالیسم اخلاقی!

● در حقیقت، اختلاف بین "سرمایه‌داری" و "سوسیالیسم غربی"، اختلاف بین شکل نظامی است که، باید، بر زندگی مادی و مصرفی، و مالکیت و تولید و توزیع، حاکم باشد، و نه در مفهوم و روح ذاتی و حقیقی زندگی انسان. در حالی که، کشش‌ها و خواست‌های سوسیالیستی، در بینش فرهنگ شرقی، و در "سوسیالیسم شرقی"، از نظر ذات و بنیاد، با اقتصادپرستی، مغایر است، و از نوع تمایلات عالی، و فضیلت‌خواهی انسانی، و عشق به ارزش‌های متعالی اخلاقی، که در وجدان انسانی خانه دارد، جدا نیست.

● از نظر او، در "سوسیالیسم غربی"، و نمونه‌ی تحقق‌یافته‌ی آن، یعنی سوسیالیسم مارکسیستی، تحقق یک نظام سوسیالیستی، یک "هدف" است، حتی یک هدف نهایی! چنان که گویی، تاریخ، از آن پس، متوقف خواهد شد! حال آن که، برپایی یک نظام سوسیالیستی، در "سوسیالیسم شرقی"، و از جمله، در "سوسیالیسم مذهبی"، یک "وسیله" است، و به تعبیری بهتر، "بستر"ی است برای رهایی انسان، برای خلق "انسانی نو"، و آغاز سیر ایمان واقعی، و خداگونه شدن انسان، و رسیدن به "خویشاوندی"ی آن یار مهربان!

● از نظر شریعتی، سوسیالیسمِ مارکسیستی، که یک "سوسیالیسمِ ماتریالیستی" است، در حقیقت، یک سوسیالیسمِ بورژوازی است. چرا که، در جهان‌بینی، در انسان‌شناسی فلسفی، در اخلاق، در تلقی مادی از زندگی، و در نفی جوهرِ متعالی و فطرتِ معنویِ انسان، با بورژوازی، خویشاوند است، و خود، وارثِ مادی‌گراییِ بینش و روحِ طبقه‌ی بورژوازیِ حاکم بر عصرِ جدید است.

● در نگاهِ او، ما، در عین حال که سوسیالیستیم، مارکسیست نیستیم، زیرا، مارکسیسم، بر ماتریالیسم استوار است، و ما، ماتریالیست نیستیم. و تضادِ ما با بورژوازی، برخلافِ مارکسیسم، که بیش‌تر یک تضادِ اقتصادی، و در تبعیضات، و میزانِ بهره‌مندیِ طبقاتِ گوناگون از زندگی است، یک تضادِ اصولی است. و ما، در همه‌ی ابعاد، از "انسانِ بورژوازی" بیزاریم، و با بورژوازی، بیگانه‌ایم، و با آن، نه تنها در سیستمِ اقتصادی، و نظامِ طبقاتی، که در تمامیِ وجوه، رویاروییم!

● او، بر این باور است که، ما سوسیالیست‌های مذهبی، و به تعبیرِ درست‌تر، معنوی، گرچه با مبارزان و رزمندگانِ مارکسیست، در مبارزه‌ی با طبقه‌ی بورژوا، هم‌رزمیم، و در راستایِ نفیِ استثمار، و تحققِ "برابری" گام بر می‌داریم، اما، حتی در همین مبارزه نیز، بیگانه نیستیم.

● چه، رویکردِ آنان، در مبارزه‌ی با طبقه‌ی بورژوازی، که زاده‌ی نوعی "رشک بردن" بر زندگیِ قارونی است، با رویکردِ ما، که "ننگِ شمردن" آن نوع زندگی است، یکی نیست! آن گرایش، خود، نشانه‌ی عشقی است که، در نهان در دل می‌پرورد، و سودایِ وصلی که، در سر می‌پَرَد. و این گرایش، زاده‌ی خصومتی بنیادی و تضادی جوهری با روح و بینشِ بورژوایی است. آن، مردم را بورژوا پروردن است، و این، بورژوا را مردمی ساختن است.

● در نگاهِ شریعتی، سوسیالیسم، در هم شکستنِ سدِ موجودِ بینِ "لجن‌زار" طبقه‌ی بورژوازی، و "بیابان" خشکِ طبقه‌ی محروم، و جاری ساختنِ آن لجن، به کلِ اندامِ جامعه نیست، بلکه، خشکاندنِ خودِ آن لجن‌زارِ متعفن، و ایجادِ روابطی نوین و انسانی، در جامعه است.

● او، بر این باور است که، اگر در آن نظامِ سوسیالیستیِ موردنظرمان، که قرار است، به یاریِ هم، بسازیم، در پیِ آن باشیم که، سدِ طبقاتیِ سرمایه‌داری را بشکنیم، تا لجن‌زارِ زندگی، و اخلاقِ بورژوازی را، به رویِ طبقه‌ی کارگر، به رویِ طبقه‌ی متوسط، و به سویِ روستاها نیز، بگشاییم، و به جایِ یک "طبقه‌ی بورژوا"، یک "جامعه‌ی آمبورژوازه"، بسازیم، بهتر آن است که، با همین نظامِ طبقاتی، بسازیم!

👤 فاکت از شریعتی :

★ طبقه‌ی بورژوا و جهان‌بینی مادی

● "... در گذشته، که جهان‌بینی انسان، مذهبی بود، می‌بینیم که، چگونه نظام‌های طبقاتی، جهان‌بینی توحید را، به شرک، بدل کردند، و همه‌ی مذاهب \_ مذاهب حق یا باطل \_ را، مذهب شرک ساختند، و حتی، با حفظ اصل کلی توحید، بینش شرک را، ترویج نمودند!

● چنان که، می‌بینیم که، چه بسیار مردمی، که خود را پیرو مذهب توحید می‌شمارند، جهان‌بینی مذهبی‌شان، شرک است، و شرک پنهان در ردای توحید، از همه، خطرناک‌تر است، و شرکی که در اسلام ساختند، شرک نو، از همه عمیق‌تر و پنهان‌تر و قوی‌تر است!

● اما در قرون جدید، اساساً با مذهب مبارزه شد. جهان‌بینی مذهبی را، به نام علم، نفی کردند، و جهان‌بینی مادی را، جانشین آن ساختند.

● در گذشته، قدرت‌های سه‌گانه‌ی حاکم بر تاریخ، بیش‌تر عوام را می‌فریفتند، و به نام "کلام" \_ فلسفه‌ی دینی \_ ، و به

نیروی "احساس" \_ روح مذهبی \_، شرک را جانشینِ توحید می‌کردند، یا جامه‌ی توحید می‌پوشاندند. اما، پس از رنسانس، و در اوج آن قرنِ هجده و نوزده، روشنفکران را فریفتند! و به نامِ "علم"، که فلسفه‌ی اقتصادی بود، و به نیروی "عقل" \_ منطقِ مادی یا روحِ غریزی \_، مادیت را، جانشینِ مذهب کردند، یا آن را جامه‌ی معنویت، یعنی انسانیت (اومانیسم)، پوشاندند!

● وجودِ دو عاملِ خارجی، موجبِ این بزرگ‌ترین "فریبِ تاریخ" شده، به گونه‌ای که، این فریبِ بزرگ را، امروز، من باید به عنوانِ یک فرضیه‌ی شخصی، که با ناباوری و اعجابِ اکثریتِ روشنفکران تلقی می‌شود، مطرح کنم! و آن این است که: "جهان‌بینیِ ماتریالیستی و ضدِ مذهبیِ جدید"، درست همچون "شرک"، "جهان‌بینیِ ویژه‌ی طبقه‌ی حاکمِ جدید" است!

● این دو عامل، یکی "علم" است، که بینشِ ماتریالیستی گرفت، و دیگری "سوسیالیسم" است، که در قرنِ نوزدهم اروپا، در برابرِ مذهب، بر ماتریالیسم تکیه کرد. در حالی که، حرفِ من این است که: هم بینشِ علم، و هم جهان‌بینی و انسان‌بینیِ فلسفی، و فلسفه‌ی زندگیِ سوسیالیسمِ جدیدِ غربی، تحتِ تاثیرِ روح و بینشِ حاکمِ بر زمان، قرار گرفته‌اند، و این روح و بینشِ حاکم، زاده‌ی رشدِ و تکامل، و سپس،



حاکمیتِ طبقه‌ی جدیدِ اجتماعیِ غرب است، و این طبقه، بورژوازیِ جدید است..."

✓ مجموعه آثار ۲۳ / جهان‌بینی و ایدئولوژی / ص ۲۵\*

 فاکت از شریعتی :

★ سوسیالیسم شرقی / غربی

● "... چه، در حقیقت، از رنسانس به بعد، بورژوازی رشد می‌کند، و سپس، با پیدایش تجارت جهانی و استعمار و ماشین، تبدیل به طبقه‌ی حاکم می‌شود، و فئودالیسم و جامعه‌ی سنتی قدیم را پس می‌زند، و روح خود را، بر جامعه، حاکم می‌سازد، و این روح، روح مادی، منطقی، حسابگر، فعال، و سودپرست است، روحی که، به همان اندازه که، با اخلاق و معنویت، ناساز است، با پیشرفت مادی، هماهنگی دارد. و بورژوازی حاکم است که، با مذهب و اخلاق، در می‌افتد، و زندگی مادی و مصرف را، مذهب خویش می‌سازد.

● و همین روح، که مبتنی است بر "اصالت اقتصاد و زندگی مصرفی و مادی"، هم در کاپیتالیسم تجلی می‌کند، و هم در مارکسیسم، و این دو مکتب متضاد، تنها در شکل با هم

مغایرند، یعنی، در نظامی که، باید، بر زندگی مادی و مصرفی و مالکیت و تولید و توزیع حاکم باشد، نه در مفهوم و روح ذاتی و حقیقی زندگی انسان. در حالی که، کشش‌ها و خواست‌های سوسیالیستی، در بینش فرهنگ شرقی، از نظر ذات و بنیاد، با اقتصادپرستی، مغایر است، و از نوع تمایلات عالی، و فضیلت‌خواهی انسانی، و عشق به ارزش‌های متعالی اخلاقی، که در وجدان انسانی خانه دارد، جدا نیست.

● عدالت، در بینش شرقی، یک آرزوی اسلامی و معنوی است، که عدالت اقتصادی، از لوازم آن، و یکی از جلوه‌های ضمنی آن است، نه ملاک و زیربنای منحصر آن.

● در مارکسیسم، که روح بورژوازی غربی حفظ شده است، کوشش می‌شود، تا زندگی بورژوازی، از انحصار یک "طبقه" خاص، به تمام اندام "جامعه"، تعمیم یابد، یعنی، پرولتر و دهقان نیز، آموخته‌شده شوند. و در "سوسیالیسم شرقی"، هدف این است که، طبقه‌ی بورژوا، با بینش و روح و فرهنگ و رفتار اجتماعی و فلسفه‌ی زندگی‌اش، یعنی اصالت مصرف و پرستش نفع (اوتیلیتاریسم)، از جامعه زدوده شود. می‌بینیم که، هر دو، به تحقق تساوی اجتماعی، و نفی طبقه، می‌اندیشند، اما، یکی از این طریق که، زندگی بورژوازی را در جامعه تعمیم دهد، و دیگری، زندگی بورژوازی را از جامعه براندازد. این است که، اکنون، روح و رفتار بورژوازی را، در

جامعه‌ی پیشرفته‌ی مارکسیستی، آشکارا احساس می‌کنیم،  
روح و رفتاری که، همیشه، در طبقه‌ی بورژوازیِ نظام‌های  
کاپیتالیستی، می‌شناختیم..."

✓ مجموعه آثار ۱۲ / تاریخ تمدن ۲ / ص ۱۵۵ \*

👤 فاکت از شریعتی :

★ سوسیالیسم، در ایمان من

● "... من، این مکتب (سوسیالیسم) را، عالی‌ترین و  
انسانی‌ترین کشفِ انسانِ امروز، می‌دانم، و تنها مکتبی که،  
باید برایش فداکاری کرد، و تنها معبدِ جدیدی که، شایسته‌ی  
آن است که، انسان، در پیشگاه‌اش، قربانی شود، و خون  
نثارش گردد.

● اما اگر، آن چنان که رأیست‌ها می‌فهمند، سوسیالیسم،  
عبارت باشد از: "آمبورژوا کردنِ تمامِ جامعه"، توسعه‌ی روح  
و فکر و خُلق و خوی و زندگیِ مصرفی و تفننیِ بورژواها، در  
همه‌ی طبقات و لایه‌ها و گروه‌های اجتماعی، هرگز به جانبازی  
نمی‌ارزد!

● اکنون به چشم می‌بینیم که، "جامعه‌ی سوسیالیستیِ مادر"، چگونه در تظاهرات بورژوازی، از قبیلِ اصالتِ سود، مادی‌گریِ پست، عیاشی و تفنن و تجمل‌پرستی، با "جامعه‌ی سرمایه‌داریِ مادر"، رقابت می‌کند!

● سوسیالیسمِ من، درست برعکس، نه "تعمیمِ زندگی و روح بورژوازی، بلکه، نابود کردنِ آن، و شستنِ اجتماعِ بشری، از این بیماریِ انسان‌کش، است.

● سوسیالیسمِ آن‌ها، آرمان‌اش این شده است که، زنِ کارگر، ادای زنِ اشرافی را در آورد، و شب‌نشینی‌های رسمیِ سفارتِ جامعه‌ی سوسیالیستی، از پارتی‌های رسمی و غیر رسمیِ آمریکا و فرانسه، افسانه‌ای‌تر باشد، و "بیش‌تر به آدم خوش بگذرد!"

● سوسیالیسم، در ایمانِ من، ریشه‌کن کردنِ "تمامِ ارزش‌های بورژوازی و اشرافی" است، نه تعمیم و توسعه‌ی آن. و هدف، آن نیست که، یک کارگر هم، بورژوا گردد. هدف، آن است که، بورژوا نیز، یک کارگر شود، تا جامعه‌ی بشری، بتواند، فارغ از رنج و محرومیت و فقر و سدهای طبقاتی، به تکاملِ نوعی و رشد و صعودِ احساس و اندیشه و خلاقیتِ انسانی، و نیلِ به مراحلِ متعالیِ معنوی و ماورایی

خود، آزادانه بپردازد..."

✓ مجموعه آثار ۳۵ / آثار گونه‌گون ۱ / ص ۷۰\*

 فاکت از شریعتی :

★ آمبورژوازه کردن جامعه

● "... اگر سوسیالیسم، در جامعه‌ی بی‌طبقه‌ای که می‌سازد، سدِ طبقاتی سرمایه‌داری را می‌شکند، تا لجن‌زارِ زندگی، و اخلاقِ بورژوازی را، به روی پرولتاریا، و به سوی روستاها نیز، بگشاید، و به جای یک "طبقه‌ی بورژوا"، یک "جامعه‌ی آمبورژوازه"، بسازد، باید، با همین نظامِ طبقاتی، ساخت.

● اگر، آنچه دیروز، در حصارِ بسته‌ی "حرم‌سراهای کثیفِ اشراف"، می‌گذشت، امروز، به یاریِ مجلاتِ سکسی و فیلم‌های جنسی، و کاباره‌ها و دانسینگ‌ها و روسپی‌خانه‌ها، و تلویزیون‌های ملی و آموزشی؛ توده‌ای شده، و اشتراکی، این، نوعی خالی کردنِ فاضلاب‌ها و گنداب‌ها، در میانِ کوچه و بازار، و زیر دست و پای مردم، است. فساد و زشتی و تباهی و بیهودگی، هر چه انحصاری‌تر، و خصوصی‌تر، بهتر. در اینجا، باید ستایش‌گرِ مالکیتِ فردی بود، و مدافعِ انحصارطلبی و

جدایی، و به ویژه، تضاد طبقاتی. چنین امتیازهایی، ارزانی همان اشراف باد!..."

✓ مجموعه آثار ۱۰ / جهت‌گیری طبقاتی اسلام / ص ۹۴ \*

👤 فاکت از شریعتی :

★ ما مارکسیست نیستیم!

● "... ما مارکسیست نیستیم! زیرا، مارکسیسم بر ماتریالیسم استوار است، و ما ماتریالیست نیستیم.

● مارکسیسم، در جهان‌بینی، انسان‌شناسی فلسفی، و تلقی مادی از زندگی، و نفی جوهر متعالی و فطرت معنوی انسان، با بورژوازی، خویشاوند است، و خود، وارث مادی‌گرایی بینش و روح طبقه‌ی بورژوازی حاکم بر عصر جدید است.

● و ما، در همه‌ی ابعاد، با بورژوازی، بیگانه‌ایم، و با آن، نه تنها در سیستم اقتصادی، و نظام طبقاتی، که در تمامی وجوه، با آن، رویاروییم.

● مارکسیسم، با ارائه‌ی یک "سوسیالیسم ماتریالیستی"، که

در آن، دولت به سرمایه‌دار بدل می‌شود، و مردم به کارگر، و در حقیقت، دولت به ارباب، و ملت به رعیت، در تلاش آن است که، بورژوازی را، به عنوان یک "طبقه"، نفی کند، و در شکل یک "جامعه"، تعمیم دهد.

● در حالی که، ما، درست به همان دلیل که، بورژوازی را، هم در صورت، و هم در محتوی، هم در چهره‌ی اقتصادی، و هم در چهره‌های فرهنگی، اخلاقی، فلسفی، و هم به عنوان نوعی تلقی از جهان و انسان، شیوه‌ی رفتار، سیستم ارزش‌ها، زاویه‌ی دید، و به طور کلی، روح، خصلت، شخصیت، و مسلک ویژه‌ای، نفی می‌کنیم، در تلاش ریشه‌کن کردن قطعی آنیم.

● فرق است میان "زعامت"ی (m) که، "نقش" اش، شکستن سد طبقاتی بورژوازی است، تا این منجلب را، در سطح تمامی طبقات و گروه‌ها و لایه‌های اجتماعی، رها کند، و همه را با آن مشروب سازد، و طبقه‌ی کارگر \_ دهقان را نیز، به دنیای کثیف بورژوازی براند، و با خلق و خوی این طبقه بپرورد، با "امامت"ی (i) که، "رسالت" اش، خشکانیدن این گنداب سیاه بیماری‌زا است، و استحالهی این مُردار.

● در پس دیوارهای برکشیده‌ی این حرمسرای دربسته، "جمع" ای (m) که، به خشم و خروش، برآند، تا برج و باروی آن را بشکنند، و در را بگشایند، و حرمسرای خصوصی را،

"ملی" کنند، و آن را، به یک "حرمسرای دمکراتیک"، یعنی کاباره، بدل کنند، تا توده‌ها نیز، از زندگی اشراف، برخوردار شوند؛ و "امت"ی (i) که، پی‌های این قلعه را، برمی‌کنند، تا برج و بارویش را، بر سرِ طاغوتیان، "لجن‌آوار" سازند، و بر قبرستان‌شان، برای "کافرانِ طاغوت"، آن "پرستندگانِ صالحِ خدا"، خانه‌ی "آزادی و برابری و عشق"، بنا کنند، در مبارزه‌ی با طبقه‌ی بورژوا، هم‌رزم‌اند، اما، حتی در همین رزم نیز، یگانه نیستند، چه، "رشک بردن" بر زندگیِ قارونی (m)، با "تنگ شمردن" آن (i)، یکی نیست! این (i)، زاده‌ی خصومتی بنیادی و تضادی جوهری است، و آن (m)، خود، نشانه‌ی عشقی که، در نهان می‌پرورد، و سودای وصلی که، در سر می‌پرد. این (m)، مردم را بورژوا پروردن است، و آن (i)، بورژوا را مردمی ساختن. و از این دو، انقلابِ راستین، کدام است؟..."

✓ مجموعه آثار ۳۳ / گفتگوهای تنهایی ۲ / ص ۱۳۲۱ \*

\* منظور از (m)، مارکسیسم است.

\* منظور از (i)، اسلام است.



## ✦ سوسیالیسمِ سلبی / ایجابی

● یکی دیگر از تقسیم‌بندی‌های روشنایی‌بخشِ شریعتی در مفهومِ سوسیالیسم، با هدفِ هشدارِ به ما، در جهتِ جلوگیری از فرورفتنِ ما در منجلابِ یک "مردابِ رویایی"، تفکیکِ دو مفهومِ "سوسیالیسمِ ایجابی" و "سوسیالیسمِ سلبی" است.

## ▲ سوسیالیسمِ سلبی

● سوسیالیسمِ سلبی، عبارتست است از: نوعی از سوسیالیسم و اشتراکیت، به معنای مشترک بودنِ همه‌ی مردمِ جامعه، در "نداشتن" در فقر، در سانسور، در اطاعت، در گرسنگی، و به اصطلاح معروف، "ظلمِ بالسویه"! بردگیِ برابرانه‌ی همه‌ی افرادِ یک ملت! که نمونه‌ی آن را، در سوسیالیسمِ دولتیِ اکثریتِ کشورهای بلوکِ شرق، دیده‌ایم، و اکنون نیز، در کره‌ی شمالی، می‌بینیم!

## ▲ سوسیالیسمِ ایجابی

● سوسیالیسمِ ایجابی، عبارتست است از: نوعی از سوسیالیسم و اشتراکیت، به معنای مشترک بودنِ همه‌ی مردمِ جامعه، در "داشتن"! نه تقسیمِ فقر، که تقسیمِ ثروت. نه ظلمِ همگاهی، که برابریِ همگانی. و نه تکبُعدی، بلکه، در تمامیِ عرصه‌های سیاست و اقتصاد و فرهنگ.

★ سوسیالیسم ایجابی / سلبی

● امروز، دیگر، سخن گفتن از مارکسیسم \_ سوسیالیسمِ ماتریالیستیِ دولتی \_، که در نهایت، به رژیم کاپیتالیستی، و جامعه‌ای بورژواآب، و انسانی "اخلاقاً مادی" و "فکراً منجمد" و "روحاً مطیع" منجر می‌گردد، نه یک پیش‌بینی نظری، که واقعیتی عینی و تحقق یافته، است. آن هم، در قیافه‌ای کریه، که هم قساوتِ فاشیسم را دارد، و هم دنائتِ بازاری کاپیتالیسم را، و هم تعصبِ خفقان‌آورِ منحط‌ترین حکومت‌های مذهبی و محکمه‌های تفتیش عقایدِ قرونِ وسطایی را.

● فرق است میان اشتراکیت، به معنای مشترک بودن همه‌ی مردمِ جامعه، در "داشتن"، و مشترک بودن همه در "نداشتن"! و به تعبیرِ دیگر، اگر بتوان گفت: "سوسیالیسم ایجابی" و "سوسیالیسمِ سلبی"، و به اصطلاح هوشیارانه‌ی مردمِ ما، که از تجربه‌ی قرن‌ها حکومتِ ظلم حکایت می‌کند، و از تنها عدلی که از دولت چشم دارند!؛ عدلی که، "ظلمِ بالسویه" است، و عدلی که، "قسطِ بالسویه"...

## ✦ سوسیال دموکراسی اروپایی!

● شریعتی، با معیار ادبیات مشهور چپ جهانی، یک سوسیال دموکرات بود، یک "سوسیال دموکرات معنوی"، اما، از ترس یکی گرفته شدن با سوسیال دموکرات‌های اروپایی، که آنان را، بزرگ‌ترین حافظ و مدافع نظام سرمایه‌داری، و قوی‌ترین مانع انقلاب کارگری در اروپا، می‌دانست، مرز خویش را، با این سوسیال دموکرات‌های رفرمیست، که نقش سوپاپ اطمینان نظام سرمایه‌داری را بازی کرده‌اند، به صراحت روشن کرده است.

👤 فاکت از شریعتی :

★ سوسیال دموکراسی

● "... مگر امروز، "سوسیال دموکراسی" در اروپا، بزرگ‌ترین حافظ و مدافع نظام سرمایه‌داری، و قوی‌ترین مانع انقلاب کارگری نشده است؟..."

✓ مجموعه آثار ۲۲ / مذهب علیه مذهب / ص ۲۳۱ \*

## ▲ انواع مالکیت

● ما با بررسی اندیشه‌ی شریعتی، و پردازش دیدگاه اقتصادی او، و مقایسه‌ی سنجشی \_ تطبیقی آن، با دیگر مکاتب اقتصادی، با چهار نوع مالکیت روبروئیم: از یک سو، با "مالکیت جمعی"، و "مالکیت شخصی"، و از سوی دیگر، با "مالکیت دولتی"، و "مالکیت خصوصی". که دو نوع مالکیت اول را تایید، و دو نوع بعدی را رد کرده است.

● او، مالکیت جمعی، و به عبارت بهتر، "مالکیت اجتماعی" را، برای مالکیت جامعه بر زمین، منابعی چون گاز و نفت و مس، معادن، صنایع، و...، و "مالکیت شخصی" را، برای مالکیت بر خانه، وسائل کار شخصی، وسائل زندگی، و... پذیرفته، و "مالکیت دولتی"، و "مالکیت خصوصی"، که عامل استثمار دولت از جامعه، و انسان از انسان است را، رد کرده است.

## ▲ پذیرش مالکیت اعتباری

● در سوسیالیسم شریعتی، مالکیت از آن خداست (المال لله). و به عبارت دقیق‌تر: پذیرش مالکیت اعتباری. نفی مالکیت بر ابزار تولید. نفی مالکیت بر زمین. نفی مالکیت بر منابع زیرزمینی. نفی مالکیت بر صنایع بزرگ. نفی مالکیت دولتی، و تحقق "مالکیت اجتماعی" است، و پذیرش برابری همه‌ی انسان‌ها، به صرف انسان بودن‌شان.

● نظام سوسیالیستی شریعتی، بر اساس یک سیستم مالکیت جمعی است. و یکی از بزرگترین و حیاتی‌ترین نوع مالکیت اجتماعی، مالکیت اجتماعی بر "ماشین" (تکنولوژی) است. او، ماشین را، دستاورد تاریخی علم و تلاش بشر می‌داند، و مالکیت سرمایه بر ماشین‌آلات را نیز نمی‌پذیرد.

## ▲ مالکیتِ بزرگ

● در سوسیالیسمِ موردِ پذیرشِ ما، کارخانه، فروشگاه، و مزارعِ بزرگ، همه، در مالکیتِ جمعی و تعاونی خواهد بود، و کارگران و کارمندان و مهندسان و مدیران، همه مالکِ آن هستند، در یک مالکیتِ جمعی. و تنها به خاطرِ تخصص، تلاش، خلاقیت، و ساعاتِ کارِ بیشتر، و...، اختلافِ حقوقی وجود خواهند داشت (لنین می‌گفت دو برابر، و شریعتی اشاره‌ای نکرده است)، اما، در این سیستم، همه مالک هستند. و به قولِ شریعتی، به نقل از یک سوسیالیست، مالک یعنی کارگر، و به عبارتی، مالک به معنای "هر کس که کار می‌کند"، و نه به معنای "هر کس که سرمایه دارد"!



⊗ س : لطفاً کمی راجع به مالکیتِ "شخصی" توضیح می‌فرمایید، و این که مرز بین "مالکیتِ شخصی" و "مالکیتِ خصوصی" در کجا و چگونه است.

⊗ ج : مالکیت خصوصی یعنی مالکیت افراد بر زمین و ماشین‌آلات و کارخانه و... که در نهایت، عاملِ استثمارِ انسان، و خریدِ "کار" انسان است. که یک عاملِ ضدِ انسانی است.

● با اجتماعی شدنِ مالکیت، و از میان رفتنِ مالکیتِ خصوصی، که عاملِ استثمار است، آشکار است که، افرادِ جامعه، به هر صورت، نیازمندِ نوعی مالکیتِ شخصیِ بر خانه، ماشین، وسائلِ زندگی، وسائلِ الکترونیکی، وسائلِ تفریحی، وسائلِ هنری، حسابِ بانکی، و... هستند. و این خطر وجود دارد که، اگر مالکیتِ این مواردِ ذکر شده نیز، در مالکیتِ جمعی قرار گیرد، استقلالِ افرادِ جامعه، از دست خواهد رفت.

● در هر صورت، شکلِ مالکیت در جامعه باید طوری باشد که، افراد بتوانند، داشته‌های خویش، چون خانه، ماشین، حساب بانکی، و وسائلِ زندگیِ خود را مالک شده، بفروشند، تعویض

کنند، و کالاهای بسیاری را بخرند، و در طول زندگی، از آنها، استفاده کنند.

● آری! در هر صورت، در همان شرایطی که، مالکیت اجتماعی بر کشور حاکم است، افراد جامعه، درآمدی دارند، و می‌خواهند خانه بخرند، اتومبیل بخرند، و...، که دیگر عامل استثمار کسی نیست. و یا مایل‌اند که، دارای حساب بانکی باشند، که دسترنج کارشان است، و می‌خواهند، برای آینده‌ی خود، پس‌انداز کنند، و نیز، وسائل خانه، کالای تفریحی، کالای هنری، و... بخرند، و نمی‌توان مالکیت غیراستثماري بر کالای مصرفی را منع کرد.

● ما برای این نوع مالکیت، از اصطلاح "مالکیت شخصی" استفاده می‌کنیم، تا با "مالکیت خصوصی"، که عامل استثمار انسان از انسان است، اشتباه نشود، اما، در هر صورت، افراد باید بتوانند، آنچه را که دارند، هر زمان که خواستند، بفروشند، پول خود را از بانک‌ها بردارند، و به دیگر نقاط کشور بروند، و در صورت تمایل، به کشورهای دیگر سفر کنند. وگرنه، بدون وجود مالکیت شخصی، استقلال فردی افراد جامعه، در یک نظام مالکیت اجتماعی نیز، مورد خدشه قرار خواهد گرفت.

⊙ س : بهتر نیست، به جای عبارت "نفی مالکیتِ خصوصی"،  
بگوییم: "نفی مالکیتِ خصوصی بر ابزارِ تولید"؟

⊙ ج : نه. کامل نیست. چون شاملِ نفی مالکیتِ بر زمین، و  
منابعِ طبیعی، چون نفت، گاز، معادن، جنگل‌ها، مراتع،  
زمین‌های بایر، و... و نیز شرکت‌های بزرگی چون مخابرات،  
برق، گاز، فولاد، مس کرمان، بیمه، بانک‌ها، راه آهن، مترو،  
و... نخواهد شد!

📌 فاکت از شریعتی :

★ مالکیت در اسلام

● "... س : چون شاگردِ جدیدم، ممکن است سوال تکراری باشد، ولی، من تا حالا طرح نکرده‌ام. به هر حال، ممکن است بفرمایید که، موضوع زیر، آیا طرح شده یا نه، و به کجا باید رجوع کرد؟ سوال این است: "مالکیتِ فردی"، از نظرِ اسلام، چگونه حل شده، و تفاوتِ آن، با "ایسم"های موجود، چگونه است، و کمبودها و محسّناتِ آن چیست؟

● ج : البته برای پاسخ به این سوال، آدم باید ایسم‌های موجود را معنی کند، بعد، مالکیتِ در اسلام را \_ که یک بحثِ فقهی است \_ مطرح کند، و می‌بینید که، به عنوانِ یک جوابِ تستی، امکان ندارد. اما من، مساله‌ای را، فقط به عنوانِ بینشِ ایدئولوژی، مطرح می‌کنم (بحثِ فقهیِ آن را برای فقیه می‌گذارم، که من نیستم، و اطلاع ندارم):

● مالکیت هم، باید در ایدئولوژی مطرح بشود، برای این که، هر چیزی باید در ایدئولوژی مطرح شود. در آن مکتبی که من شکل‌اش را اینجا تصویر کردم. نه تنها مساله‌ی مالکیت، که مساله‌ی اساسی در زندگی انسان است، بلکه، روابطِ اجتماعی

\_ اخلاقی نیز (احوال‌پرسی و اِتیکتِ اجتماعی)، باید در این جهان‌بینی بگنجد، و جا و تناسب داشته باشد.

● کسی نمی‌تواند جهان‌بینی توحیدی داشته باشد، و در برابر دیگری، سرش را، به "ترس"، یا به "طمع"، خَم کند. این دو با هم تضاد دارد. در اینجا، از درونِ این جهان‌بینی بیرون آمده‌ای، و جهان‌بینی "سگی" پیدا کرده‌ای.

● به هر حال، می‌بینیم که، حتی رفتارِ فردی در برابر دیگری و دیگران \_ به عنوانِ یک اِتیکتِ اجتماعی \_ مساله‌ای است که، در جهان‌بینی، قابلِ طرح است، و وقتی آن را در جهان‌بینی گذاشتی، خودش معنی می‌دهد.

● شما می‌دانید که، اساساً، در جهان‌بینی توحیدی، انتسابِ حقیقیِ هر چیز \_ قدرت، تقدس، علم، اراده، و مالکیت \_ از همه نفی شده، و فقط و فقط، به خدا نسبت داده می‌شود. هر عملی و هر حالتی و هر پدیده‌ای و هر ارتباطی و هر تعلق، در رابطه‌ی با خدا، "معنی" می‌دهد، و در رابطه‌ی با خدا، "حقیقت" دارد، و ارتباطاتِ دیگر، همه، جعلی است، و دروغین است.

● اساساً، مالکیتِ فردی، در جهان‌بینی اسلامی، مفهوم ندارد. مالکیتِ فردی، یک اصطلاحِ حقوقی، از حقوقِ روم است، که در

اسلام، بی‌پایه و بی‌تعریف است. البته، درست است که، بعد، بعضی از مثلاً تحولات یا انحرافات اسلامی و فقه اسلامی، گاهی، خود را، به نفع نظام‌های موجود، سازش داده است، ولی، در فقهی که اصیل است، و فقهی که با جهان‌بینی توحیدی، و جهان‌بینی اسلامی، و با ایدئولوژی اسلام، سازگار است، مالکیت فردی، به معنایی که در حقوق روم مطرح است (به این معنی که، مالکیت رابطه‌ای است بین انسان و مملوک، که او نسبت به مملوک، حق هرگونه تصرف و حتی نابود کردن آن را دارد)، معنی ندارد.

● مالکیت در اسلام، فقط و فقط، به خدا نسبت داده شده است. "همه چیز مال خدا است"، بدین معنا است که، هیچ چیز مال هیچ کس نیست. بنابراین، وقتی مالکیت را به این شکل به خدا منسوب می‌کند، "نفی"ی مالکیت کرده، و تعریف حقیقی مالکیت را، از لحاظ حقوقی، به خدا منسوب کرده است. بر مبنای "خدا مالک همه چیز است"، مالکیت قابل تعریف علمی است. این، تعریف علمی و مسالهی تئوریک‌اش است.

● مسالهی علمی آن، به معنای تعلق علمی و عینی مالکیتی که، از نظر اعتقادی و حقیقی، به خدا منسوب است، چگونه است؟ چنان که ما می‌بینیم، حکومت نیز، خاص خدا است، و هیچ کس حق ندارد، بر دیگری، حکومت کند. اگر کسی گفت من صاحب تو هستم، و من صاحب شما هستم، فرعون است، چرا که، او

ادعای خالقیت نکرده، ادعای ربانیت کرده، یعنی گفته: من صاحبِ شما و اربابِ شما هستم، پس، ادعای خدایی کرده است (رب، خداست. صاحب، خداست: مالکِ آدم‌ها و اشیاء).

● حالا که حکومت مالِ خداست، خودِ حکومت مالِ خداست، به این معنا نیست که، خدا می‌آید پشتِ میزِ امارت (به معنی رهبری عینی) می‌نشیند، و به رهبری جامعه می‌پردازد. "حکومت مالِ خداست"، یعنی حقِ خداوند است، و جهتِ حکومت، جهتِ خدایی است، و مبانی و هدف و فلسفه و منشاءِ پیدایشِ قدرتِ رهبری و قدرتِ حکومت، خداوند است. بنابراین، مسالهی دوم، تحققِ اجتماعی و تحققِ عینی‌اش در خارج است، و آن این که، حالا که حکومت مالِ خداست، چگونه در زمین باید اجراء شود. یعنی این حکومتِ خدا، به دستِ چه کسی باید باشد؟ که آن وقت، مسالهی خلافت و مسالهی امامت، در شیعه و اهلِ تسنن، مطرح می‌شود. که هر دو به حکومتِ خداوند معتقد هستند، اما آنها با آن شکل، و ما به شکلِ امامت. بنابراین، همین امام هم که حکومت می‌کند، به عنوانِ حکومتِ خداوند بر مردم حکومت می‌کند. اما عملاً حکومتِ دستِ امام است که از طرفِ خداوند بر مردم حاکم است.

● بنابراین، مالکیت، از نظرِ حقیقی، متعلق به خدا است، اما، از نظرِ واقعی، یعنی عینی، باید در دستِ چه کسی باشد؟

مسلماً در دستِ نماینده‌ی خداوند. و نماینده‌ی خداوند در جهانِ بینیِ اسلامی، "مردم" اند.

● بنابراین، مالکیتِ حقیقی، که به خداوند منسوب است، در واقعیتِ عملی، به مردم تعلق می‌گیرد، چنان که "بیت‌الله"، "مال‌الله" و "انفاقِ فی سبیل‌الله"، و تمامِ آن چیزهایی که مربوط به مالکیتِ اجتماعی و مالکیتِ عمومی است، در اسلام، به عنوانِ اموال و اشیاء و یا اعمالی که، به خاطرِ خداوند، و برای خداوند، و متعلق به خداوند است، تعبیر می‌شود.

● چنان که "ابوذر"، بهترین مفسر در این تعبیر، "ألمالِ لله" را این جور برای معاویه، بدترین مفسر در تاریخ اسلام، که او هم همین عقیده را دارد، و می‌گوید، "المال لله و انا خلیفه‌الله"، بنابراین، از طرفِ خداوند، به هر کس بخواهم می‌دهم، و به هر کس بخواهم نمی‌دهم! معنی می‌کند. حال آن که، "المال لله"، در واقعیتِ عینی، یعنی "ألمالِ للناس"، نه مالِ من، نه مالِ تو، نه مالِ حسن و نه مالِ حسین. بنابراین مالکیتِ خدا، یعنی نفیِ مالکیتِ افراد، و تحققِ مالکیتِ جمع.

● این است که، مالکیت در اسلام، از نظرِ حقیقی، نه "مالکیتِ اجتماعی" است، که واقعاً و حقیقتاً جامعه از لحاظِ حقوقی مالکِ حقیقیِ مال باشد، و نه هم "مالکیتِ افراد"، بلکه، "مالکیتِ خداوند" است. اما، در واقعیت، آنچه که به خداوند متعلق



است، عملاً، در راه "مردم"، مصرف می‌شود، و مردم‌اند که، باید، از طرفِ خداوند، در آن، تصرف بکنند. با قیدِ به این که، تصرفِ شان، محدود به حدودی است که، مالکِ حقیقی، یعنی خداوند، آنها را، مقید کرده. بنابراین، "مالکیتِ خدایی" مطرح است، و مالکیتِ خدایی، "نفی مالکیتِ فردی" است...

✓ مجموعه آثار ۱۸ / اسلام‌شناسی ۳ / ص ۳۰۶\*

## ✦ شریعتی و مالکیت دولتی

● شریعتی، با هرگونه قدرت متمرکز نیرومند، و از جمله، یک دولت مرکزی حاکم بر اندیشه و روح مردم، مخالف است، و در این رابطه، دارای اشتراکاتی، با نگاه ضد قدرت گرایش‌های آنارشیستی چپ انقلابی، دارد. چنان که، از نظر او، هر دولتی، در طول تاریخ، جز در دوران کوتاه آغاز انقلاب‌های مردمی، ارگان سرکوب طبقه‌ی حاکم بوده است. و بر این اساس، او با هرگونه تمرکز مالکیت، در هر نوع دولتی، مخالف است.

● در نظام سوسیالیستی مورد نظر شریعتی، هیچ جایی برای "مالکیت دولتی" نیست. چرا که، با تمرکز مالکیت افراد ملت، در دست دولت، و به عبارت دقیق‌تر، در یک بوروکراسی منجمد و همیشگی و مقتدر، چه به نام یک حزب، و چه به نام یک دیکتاتوری طبقاتی، تنها شاهد شکل‌گیری یک نوع "سرمایه‌داری دولتی"ی دیکتاتور و سرکوبگر خواهیم بود، که در نهایت، حافظ منافع یک طبقه‌ی حاکم تکنوکرات بوروکرات ز الوصفت و انگل است.

👤 فاکت از شریعتی :

★ سوسیالیسم و مالکیت دولتی

● "... در یک جامعه‌ی سوسیالیست، به راستی سوسیالیست، تمرکز مالکیت افراد، در یک بوروکراسی منجمد و همیشگی و مقتدر، به نام حزب واحد، و یا به نام دیکتاتوری طبقاتی، اما در حقیقت، دیکتاتوری رهبر، ممکن نیست..."

✓ مجموعه آثار ۲ / خودسازی انقلابی / ص ۱۴۸ \*

👤 فاکت از شریعتی :

★ مالکیت دولتی

● "... وقتی همه‌ی ثروت‌ها در دست دولت باشد، و دولت هم، بدان صورت سلسله مراتبی، تعیین شود، و این سلسله مراتب، به یک سلسله مراتب ثابت و بوروکراتیک، تبدیل گردد، به صورت یک باند همیشه حاکم، در خواهد آمد.

● در این نظام، هیچ انسانی نمی‌تواند کاری بکند، و هیچ وقت

نیز نمی‌تواند خود را نجات دهد، زیرا، دیگر ثروت و امکانات مالی برای هیچ کس وجود ندارد، و همه، به صورت کارمند وابسته، به تشکیلات وحشتناکی، در می‌آیند، که به پیشوا ختم می‌شود..."

✓ مجموعه آثار ۲ / خودسازی انقلابی / ص ۷۴\*

📌 فاکت از شریعتی :

★ فرجام مالکیت دولتی

● "... سرمایه‌داری دولتی، به نام سوسیالیسم، و دیکتاتوری دولتی، به نام حکومت پرولتاریا، و استبداد فکری، به نام حزب واحد، و تعصب اعتقادی، به نام دیامات (دیالکتیک ماتریالیستی)، و بالاخره، تکیه بر اصل ماشینیسیم و اکونومیسم، به نام رسیدن سریع به "وفور تولید، برای گذر از سوسیالیسم به کمونیسم"!... همه، آوارهایی‌اند که، بر روی انسان، به عنوان یک "اراده‌ی قدسی آزاد و خلاق"، فرود می‌آیند، و او را، به صورت "شی اجتماعی"، در یک سازمان خشن و فراگیرنده، قالب‌ریزی می‌نمایند. بارزترین نمونه‌ی "از خود بیگانگی سیاسی و فکری"، که مارکس، درباره‌ی انسان بورژوازی، از آن سخن می‌گفت..."

✓ مجموعه آثار ۲۴ / انسان / ص ۵۷\*

## ✦ شریعتی و امحاء دولت

### ▲ نگاه شبه آنارشیستی

● از دید من، اندیشه‌ی شریعتی، اندیشه‌ای، به شدت، ضد اقتدار است. و دارای فصل مشترکی با نگاه آنارشیستی به قدرت. من بر این باورم که، در اندیشه‌ی شریعتی، به قول احسان شریعتی:

● " ... در چشم‌انداز نهایی، چراغ "دولت" متمرکز، به تدریج، و با اشتعال شوراهای شهر و روستا، رو به "خاموشی" می‌گذارد..."

● اما :

◆ ۱. در چشم‌انداز نهایی، و نه همین امروز و فردا.

◆ ۲. امحاء دولت "متمرکز"، نه مطلق دولت!

◆ ۳. با صعود تدریجی منحنی شکل‌گیری و قدرت‌یابی نظام شورایی، و افول تدریجی منحنی اقتدار نهادهای سنتی و مدرن کنونی.

## ▲ دولت، سنگر طبقه‌ی حاکم

● دولت، در دیدگاه شریعتی، ابزار و ارگان سلطه‌ی طبقه یا طبقات حاکم است، که با تکیه‌ی بر سه چهره‌ی "زر و زور و تزویر" خویش، با روش‌های سه‌گانه‌ی "تطمیع و تهدید و تخدیر"، در جهت حفظ منافع آنان، و علیه منافع توده‌ی مردم، است. و گرچه ممکن است، در مقاطع خاصی، ماهیتی فراطبقاتی پیدا کند، هم‌چون پس از دوران اولیه‌ی برخی از انقلاب‌های مردمی، و دولت‌های نفتی شاه و دیگر دولت‌های نفتی، اما، در نهایت، در مسیر تحکیم سلطه‌ی طبقاتی طبقات حاکم، گام برمی‌دارد.

● از دید وی، دولت، "سنگر" طبقه‌ی حاکم است، برای دفاع از "وضع برتر اجتماعی"، حفظ "امتيازات انحصاری"، و تثبیت "موضع حاکم طبقاتی"ی خویش، در برابر طبقه‌ی محکوم.

● دولت در نگاه شریعتی، یک دستگاه رسمی سیاسی است، که با کلیه‌ی سازمان‌های اداری پیوسته، و بنیادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، تبلیغاتی، مطبوعاتی، و... وابسته، حاکمیت طبقاتی طبقه‌ی حاکم را، در سه بُعد اعتقادی، اقتصادی، و اجتماعی، بر طبقه یا طبقات محروم، اعمال می‌کند، و چون "دارنده" است، و در نتیجه، "محافظه‌کار"، می‌کوشد،

تا به نیروی قدرت (نیروی نظامی \_ پلیسی)، قانون (خشونت نهادینه شده)، و ایدئولوژی (مذهب، فرهنگ)، "وضع موجود" را، "توجیه"، "تحکیم"، و "تقدیس" نماید.\*

### ▲ تحقق یک نظام شورایی

● تحقق این اوتوپیا، یعنی برچیده شدن یک دولت متمرکز قدرت مند طبقاتی، و جایگزینی آن، با یک "دولت شورایی \_ مدیریتی"، که برخاسته از شوراهای سراسر کشور است، و متشکل از نمایندگانی از آنان، پروسه‌ای است تدریجی و تاریخی، و نیازمند تحقق پیشینی آرمان سه‌گانه‌ی "آزادی \_ برابری \_ عرفان" در جامعه، و با ایمان و امید و تکیه بر بینش تاریخی وراثت مستضعفین، که تحقق‌اش، "وعده‌ای خدایی" است، و نه یک تحلیل تاریخی صرف! و آتشی است همیشه فروزان، در قلب تمامی روشنفکران انقلابی، و در عین حال، به قول احسان شریعتی، با التزام "علمی" و "عملی"، به کلیه‌ی "مقتضیات" تحقق چنین امری. که مشخص است، که پهنای کار، تا به کجاست!

✓ پاورقی : مجموعه آثار ۷ / شیعه / ص ۱۲۱ \*



## ✦ شریعتی و ارزشِ اضافی

• یکی از اصلی‌ترین مفاهیمی که هر ایدئولوژی چون شریعتی، در هنگامِ معرفیِ سیستمِ اقتصادیِ موردِ نظرِ خویش، باید، تکلیفِ خود را با آن روشن کند، "ارزشِ اضافی" است، چرا که، اساسِ استثمار، در نظامِ سرمایه‌داریِ امروز، بر این مفهومِ بسیار مهم، استوار است.

• از نظرِ شریعتی، میزانِ استثمارِ اقتصادی، در گذشته و حال، به هیچ وجه، قابلِ مقایسه نیست، و میزانِ استثمارِ از نیروی کار، در نظامِ سرمایه‌داریِ پس از پیدایشِ ماشین، صدها برابرِ میزانِ استثمارِ در نظام‌های ماقبلِ سرمایه‌داری است. و در حقیقت، میزانِ استثمارِ در جهانِ امروز، در مقایسه‌ی با گذشته، یک مبلغِ نجومی است!

• شریعتی، این حجمِ عظیمِ سودِ حاصله در نظامِ سرمایه‌داری، که توسطِ "ماشین" (تکنولوژی) کسب شده است را، برخلافِ ایدئولوگ‌های پیروِ مکاتبِ سرمایه‌داری و مارکسیستی و...، نه از آنِ "سرمایه‌دار" صاحبِ ماشین، می‌داند، و نه از آنِ "مبتکران و مهندسان و خلاقان" خالقِ ماشین، و نه از آنِ "کارگران" تولیدکننده‌ی کالا، بلکه، با پذیرشِ نظرِ یکی از متفکرانِ غربی، عاملِ اصلیِ آن تولیدِ اضافی را، پروسه‌ی "انباشتِ آگاهیِ علمیِ بشر در طولِ تاریخ"، دانسته، و در

نتیجه، "جامعه‌ی بشری" را، مالکِ سودِ حاصل از تولیدِ سرسام‌آورِ ماشین‌می‌شناسد، و با ردِ مالکیتِ خصوصی بر "ماشین‌تولیدکننده"، خواهانِ "مالکیتِ اجتماعی"ی بر ماشین است.

● از نظرِ وی، با رشدِ روزافزونِ تکنولوژی، و مکانیزه شدنِ هر چه بیش‌ترِ تولید، روز به روز، نیروی کارِ جامعه، از حالتِ یک نیروی "تولیدکننده"، به حالتِ یک نیروی "کنترل‌کننده"، تبدیل شده، و جایگاهِ خویش را، از دست خواهد داد، و پیچیده شدن و گسترش ماشین در آینده، انسان را، از کارِ یدی، رها خواهد ساخت.

● شریعتی، با پذیرشِ مالکیتِ اجتماعی بر "ماشین"، در ادامه‌ی باورِ به مالکیتِ اعتباری، و مالکیتِ اجتماعی بر زمین، معادن، منابعِ طبیعی، و... و نیز، نفیِ مالکیتِ خصوصی در کلیه‌ی اشکالِ آن، و از جمله، نفیِ مالکیتِ بر "کار"، و محکوم کردنِ "خریدِ کارِ انسان" توسطِ سرمایه، تمامی بنیادهای نظامِ سرمایه‌داری را، به زیرِ سوال برده است.

● در نگاهِ او، برپاییِ یک نظامِ سوسیالیستی، با اجتماعی کردنِ مالکیتِ بر "ماشین"، تنها راهِ پایانِ بخشیدنِ به رقابتِ وحشیانه‌ی موجود در بازارِ سرمایه‌داری، و رهاییِ انسان از روابطِ کالایی است، که عاملِ مسخِ ماهیتِ انسانی است.

## ✦ شریعتی و کار

● در بینش شریعتی، "کار" تجلی آفرینندگی انسان است، و آفرینندگی، یکی از صفات بارز خداوندی است، که در انسان به ودیعه نهاده شده است، و قابل "فروش" نیست. انسان، با انجام کار، جانشین خداوند در زمین، در وجه آفرینندگی اوست.

● کار از دید شریعتی، جوهر وجودی انسان است، برای ادامه‌ی خلقت خداوندی در زمین، در جامعه، و در زندگی خویش، و نه کالایی برای فروش! و در نتیجه، هرگونه سیستم استخدام انسان توسط انسان، و "خرید کار" توسط "پول"، که از ارکان اصلی نظام سرمایه‌داری است، نوعی فروش انسان است! و تنها راه خلاصی از این نظام مزدوری، نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولیدی، و اجتماعی کردن مالکیت، و برپایی یک نظام سوسیالیستی است.

## ✦ شریعتی و اصالتِ کار

● در نگاهِ شریعتی، "بهره‌مندی"ی انسان، براساسِ کار است، همان گونه که، "مالکیت" براساسِ کار است، و نه براساسِ "سرمایه". و در حقیقت، مالک یعنی کارگر، و کارگر یعنی مالک، و تنها کارگر است که مالک است. و کار نیز بر سه نوع است: کارِ یدی، کارِ فکری، و کارِ خدماتی.

● او با پذیرشِ اصلِ "اصالتِ کار"، و قرار دادنِ مبنایِ "مالکیت" براساسِ "کار"، و نفیِ "اصالتِ سرمایه"، و مردود شمردنِ هرگونه مالکیتِ مبتنی بر سرمایه، از جمله "مالکیتِ بر ماشین"، و نفیِ استخدامِ "کار"، و در نتیجه، نفیِ استخدامِ نیروی کار در تولید، جنگِ نظری \_ اعتقادیِ خویش، علیه نظامِ سرمایه‌داریِ انسان‌گُش را، اعلام کرده است.

👤 فاکت از شریعتی :

★ مالکیت بر اساس کار

● "... آنچه با کار شخصی ساخته نشده است، منابع و مواد طبیعی، که ساخت خداست، "مالکیت عام" دارد. بنابراین، مالکیت تنها بر اساس "کار" تحقق می‌یابد، و طبیعی است که، تنها انسان‌هایی که کار می‌کنند، می‌توانند "مالک" باشند. بنابراین، اساساً، مالکیت بر سرمایه برای استخدام "کار"، معنا ندارد. مالکیت، در این صورت، به معنای حق انسان بر دست‌آورد خویش است، یعنی حق بهره‌برداری انسان از دست‌آورد خویش، ثمره‌ی کار خویش. پس، مالک یعنی کارگر..."

✓ مجموعه آثار ۱۰ / جهت‌گیری طبقاتی ۲ / ص ۱۳۰ \*

## ✦ نقدِ عناصرِ تالیفیِ مارکسیسم

● در نگاهِ شریعتی، مارکس یک مولفِ بزرگ بود. یک متفکرِ دوستدارِ انسان و محرومان، که با بهره‌گیری از علومِ عصرِ خویش، در پی کشفِ علمِ تاریخ بود، تا با روشنی بخشیدن به راهِ رفته، بتوان، به پیش‌بینیِ راهِ آینده پرداخت.

● او، بر این باور بود که، مارکس، در این تالیف، و در راستای ایجادِ مکتبِ خویش، نظریه‌هایی را، در کنارِ هم، و در ارتباطِ با هم، قرار داد، که لایتچسبک و ناسازگار بودند. و در این نقد، به طورِ صریح، از دو پیوندِ بس ناسازگارِ بینِ "ماتریالیسم و سوسیالیسم"، و "ماتریالیسم و دیالکتیک"، نام برده است. که من، در بخشِ بعدی، و با توجه به محتوای این مقاله، نقدِ او را، به اختصار، بر ارتباطِ ناسازگارِ بینِ "ماتریالیسم و سوسیالیسم"، مطرح خواهم ساخت.

## ✦ رابطه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم

● من، در بررسی نقدِ شریعتی، بر اثراتِ پدیده آمده، از رابطه‌ای که، مارکس، بینِ ماتریالیسم و سوسیالیسم، برقرار کرده است، چهار مورد را یافته‌ام، که به توضیحِ مختصری در هر مورد، همراه با ارائه‌ی فاکت‌هایی از خودِ شریعتی، بسنده خواهم کرد:

- ◆ ۱. یک ایده‌ی غیرِ تاریخی
- ◆ ۲. ایجادِ شکاف در صفِ مبارزه
- ◆ ۳. ایجادِ هراس از سوسیالیسم
- ◆ ۴. اقتصادپرستی (اکنونیسم)

## ◆ ۱. یک ایده‌ی غیر تاریخی

● اولین نقدِ اساسیِ شریعتی، به مکتبِ تالیفیِ مارکس، نقدِ این مکتب، به دلیلِ پایه قرار دادنِ مقوله‌ی ماتریالیسم، در تحققِ سوسیالیسم است. و حتی، اصرار بر ضرورتِ باور به ماتریالیسم، برای پذیرشِ سوسیالیسم.

● از نظر او، یک بررسیِ ساده‌ی تاریخی، ما را، به این نتیجه خواهد رساند که، برخلافِ نظرِ مارکس، همواره، و در طولِ تاریخ، این باورمندانِ به مذهب و خداپرستی بودند که، دعوت‌کنندگانِ به برابری، و به تعبیرِ امروزی، سوسیالیسم، بوده‌اند، و در مقابل، این باورمندانِ به ماتریالیسم بودند که، در برابرِ ایده‌ی برابری، ایستاده، و مادی‌گری را، سنگری برای مبارزه‌ی با ارزش‌های انسان \_ خدایی قرار داده بودند.



★ رابطه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم

● "... مارکسیست نیستیم، زیرا: هم به دلیل عقل، و هم به شهادت تجربه و تاریخ، در گذشته، در تمامی دوره‌ها، در میان همه‌ی ملت‌ها و فرهنگ‌ها، در برابر خداپرستی و روح مذهبی، که فلسفه‌ی اخلاق، مسئولیت، تقوی، و خودداری از حق‌کشی، هوس‌پرستی، بی بند و باری، تجاوز، و تحریک به خدمت، فداکاری، یاری مردم، هم‌دردی با مظلوم، و دستگیری محتاج، و گرایش به معنویت، فضیلت، خیر، زیبایی، و بالآخره، ترس از مکافات عمل، و پرهیز از پلیدی و تبهکاری، بوده است، و پاک‌ترین چهره‌ها، متقی‌ترین روح‌ها، و پرشکوه‌ترین سیمای جهادها و ریاضت‌ها و ایثارها و شهادت‌های تاریخ، پرورده‌ی این ایمان بوده‌اند، ماتریالیسم، فلسفه‌ی لش‌ها، لاابالی‌ها، عربده‌جویان، ترک‌تازان بی‌باک غارت، و قداره‌کشان بی‌رحم قتل و قساوت، و روح‌هایی که جز شهوت و شرارت و سیه‌کاری نمی‌شناختند، و هر اصلی را و مسئولیتی را و قیدی را و ارزشی و حرمتی و قداستی را به مسخره می‌گرفتند، و برای توجیه شیطان‌صفتی و ددمنشی خویش، به سرزنش خداپرستان، قهقهه‌ی تحقیر و تمسخر می‌زدند که: نه حسابی است و نه کتابی، نه خدایی است و نه فردایی! هر چه هست،

همین است. خوش باش! دم را غنیمت دار! ببوس و بنوش و بگیر و ببند! بزن بر طبل بی‌عاری! که: "جهان نیست جز فسانه و باد!"

● مادیگری و خداگرایی، تضادِ دو ایدئولوژی است، که یکی منطقِ توجیهیِ تجاوز و لاابالیگریِ یزیدها است، و دیگری، منطقِ ایثار و تعهدِ حسین‌ها. کفر، در فرهنگِ ما، همیشه، با حق‌کشی و خودپرستی و تعدی و فساد مترادف است، و ایمان، با نفس‌کشی و حق‌پرستی و تعهد و صلاح..."

✓ مجموعه آثار ۳۳ / گفتگوهای تنهایی ۲ / ص ۱۳۲۳ \*

 فاکت از شریعتی :

★ رابطه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم

● "... ماتریالیسم را، به سوسیالیسم وصل کردن، چقدر توجیه می‌خواهد! شما فکرش را بکنید: من جهان را مادی بدانم، و از طرفی، چون مادی هستم، و جهان مادی است، و غیر از ماده، هیچ نیست، اکنون باید سوسیالیست شوم! این، چگونه دلیلی است؟! مگر این که، دائماً، به زورِ توجیه و تفسیر و تاویل و... بچسبانیم!..."

## 🗨️ فاکت از شریعتی :

### ★ ماتریالیسم و سوسیالیسم!

● "... در این "فاجعه"، هم سرمایه‌داریِ غرب، و هم کمونیسمِ شرق، سرنوشتی مشابه دارند. به گفته‌ی داستایوسکی: "اگر خدا را از جهان برداریم، هر کاری مجاز است". و پیداست، وقتی که هر کاری مجاز باشد، هیچ کاری معنی نخواهد داشت، و چون هیچ ملاکی برای انتخاب وجود نداشته باشد، و هیچ جهتی، در عالم وجود، و در فطرتِ انسان، حقیقت نداشته باشد، تنها ملاک، "لذت" خواهد بود و "قدرت"، و تنها ایده‌آل: "رفاه". زیرا، وقتی برای انسان، برای جهان، معنایی نباشد، تنها "شکم، شهوت، و خودخواهی"، معانی زندگیِ انسان، در جهان، خواهد بود، و این است آن پدیده‌ی شگفت و تازه‌ای که، کمونیست را، همفکر و همگام و هم‌سنخ کاپیتالیست کرده است! و می‌بینیم که، جامعه‌ای که، بر قبرستانِ بورژوازی بنا شده است، خود، خُلق و خوی بورژوازی گرفته است!

● این، یک "مسیرِ جبریِ سرنوشت" است، که حتی مارکسیسم را، در حالِ دور شدنِ از کاپیتالیسم، بدان نزدیک می‌سازد؛ زیرا، انسانی که، از نظرِ فکری، معتقدِ به اصالتِ مادی باشد، پس از دورانِ موقتیِ انقلابِ ایدئولوژیک، و استقرارِ نظامِ اجتماعیِ ایده‌آلِ خویش، از نظرِ عملی نیز، به "اصالتِ مادی" کشیده می‌شود، و "ماتریالیسمِ فلسفی"، به ماتریالیسمِ اقتصادی و اکونومیسمِ بورژوازی، بدل می‌گردد.

● در اینجا است که، مسأله‌ی "اخلاق" برای مارکسیسم مطرح می‌شود، زیرا مارکسیسم، از سویی، بر اساسِ ماتریالیسم، مذهب را نفی می‌کند، و از سوی دیگر، بر اساسِ سوسیالیسم، روحِ پستِ مصرفی و زرپرستی و اقتصادگراییِ فردیِ بورژوازی را، در حقیقت، می‌کوشد، تا بر پایه‌ی ماتریالیسمِ فلسفی، یک اخلاقِ متعالی و معنوی بنا کند؛ و چنین ساختمانی، عملاً، به ناکامی منجر می‌شود، و واقعیت‌های علمیِ امروز نیز، این حقیقت را، به اثبات رسانده است، و آنچه که امروز، "آمبورژوازه شدنِ جامعه‌ی کمونیستی" نامیده می‌شود، جز این نیست.

● این سیرِ جبریِ از فلسفه‌ی مادی به اخلاقِ مادی را، متفکرانِ مارکسیست نیز، خود، پیش‌بینی کرده‌اند، و این است که، ژرژ پولیتزر، بانیِ "دانشگاهِ کارگری"ی فرانسه، و نویسنده‌ی "اصولِ مقدماتیِ فلسفه"، برای فرارِ از این بن‌بست، توجیهی

کرده است که، بسیار مضحک است، ولی، از تفکیک‌ناپذیر بودن جهان‌بینی و اخلاق، حکایت می‌کند.

● وی می‌گوید: "ما (مارکسیست‌ها)، در فلسفه، ماتریالیست هستیم، ولی در اخلاق، ایده‌آلیست!" چرا؟ زیرا، از سویی، با نفی مذهب، می‌کوشند تا، فقط زندگی مادی را، واقعیت انحصاری انسان بشمارند، و از سوی دیگر، برای تحقق سوسیالیسم، باید انسان را، به نفی زندگی مادی، و ترک روح پول‌پرستی و رفاه و خودگرایی، و به عشق و ایمان به ایده‌آل‌های بلند اجتماعی، و فداکاری در راه هدف و به خاطر دیگران، بخوانند، و این دو، با هم مغایرند.

● اگر در جهان هیچ معنایی وجود ندارد، و برای انسان، جز همین زندگی و خواست‌های غریزی، هیچ نیست، پس، چه چیز هست که، به خاطر آن، انسان، در این جهان، باید، زندگی و خواست‌های غریزی خود را، فدا کند؟

● اینجا است که می‌بینیم، روح بورژوازی غربی، تعلیم و تربیت را، فاقد فلسفه و جهت متعالی و ایده‌آل‌گرایی انسانی ساخته است، و آن را، ماشینی کرده است که، از انسان‌ها، وسایلی، برای نصب در ماشین بزرگ "جامعه"، می‌سازد، و در آن، خود انسان، به عنوان یک حقیقت ذاتی متعالی، متروک می‌ماند. و از طرف دیگر، نظام‌های ضد بورژوازی نیز، که برای

انسان، نوید آزادی از روح پست و سودجویی و فردگرایی و افزون‌طلبی‌های اقتصادی اخلاق بورژوا را می‌دهند، چنان که می‌بینیم، پس از نیل به هدف‌های اجتماعی خود، و حاکمیت سیاسی، جبراً، به چنین اخلاقی، دچار می‌شوند.

● زیرا، تنها عاملی که، می‌تواند، به اخلاق، و در نتیجه، تعلیم و تربیت، هدف متعالی و فلسفه‌ی ماوراءِ مادی و ماوراءِ فردی ببخشد، یک زیربنای ایدئولوژیک انسانی، و جهان‌بینی خدایی، است، که جهان را، از مرزهای تنگ ماتریالیسم یا ناتوریسم، و زندگی را، از تنگنای بی‌سرانجام و پوچی "عمر طبیعی" \_ از زادن تا مرگ \_، که انسان را هم‌خانه‌ی گیاه و جانور می‌سازد، فراتر برد، و به سوی "مطلق" بکشانند، و آن، تنها "توحید" است، به عنوان فلسفه‌ی جهان‌بینی، و "معاد"، به عنوان فلسفه‌ی زندگی. زیرا، تنها با حضور "خدا" است که، به جهان، و به انسان، معنی می‌توان دارد.

● اساساً، هر مذهبی، یک "مکتب تربیتی" است، زیرا، یک مذهب، عبارت است از: یک "جهان‌بینی"، و مجموعه‌ای از عقاید و "احکام"، و نظامی از "ارزش‌ها"، که به انسان می‌آموزد، و براساس آن، مکتبی اخلاقی، که انسان را بدان می‌پرورد...

★ ماتریالیسم، زیربنای سوسیالیسم!

● "... مارکس و پاپ، و سنتز این تضاد: بستن ماتریالیسم به ریش سوسیالیسم! یعنی، مادیت شد زیربنای فکری برابری و عدالت و رستگاری انسان و نفی سرمایه داری، و خلاصه، معنویت!! در نتیجه، در قرن اخیر، شاهد شگفتی عجیبی هستیم. مذهب، جبهه‌ی مقاومت در برابر اصولی شد که، همواره، مذهب آن را اعلام می‌کرد، و از آن دفاع می‌نمود!! و مادیت، جبهه‌ی دعوت به ارزش‌ها و آرمان‌هایی شد که، همیشه، مادیت، در برابر آن، مقاومت می‌کرد!!

● روحانیت و خداپرستی، شد تکیه‌گاه مادی‌گری و دنیاپرستی، سرمایه‌داری و زراندوزی، و بهره‌کشی و غارت کار، و انگل‌پروری و...!! و مادیت و اقتصادپرستی، شد تکیه‌گاه انسان‌گرایی و معناپرستی، و دفاع از برابری و عدالت، و نجات مظلوم و محروم، و فلاح انسان!!..."

👤 فاکت از شریعتی :

★ رابطه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم!

● "... نقطه‌ی ضعفِ سوسیالیسم (مارکسیستی)، این است که، آن را به ماده‌گرایی وصل کرده‌اند، و در عمل هم، به صورتِ دولت‌پرستی، و اصالتِ دولت‌اش، در آورده‌اند، و اصالتِ دولت هم، بعداً، به صورتِ اصالتِ رئیسِ دولت و رهبر در آمده است، و اکنون، اگر یک رهبر، یک آدمِ عملی بی‌شعوری مثلِ استالین هم باشد، باید تمامِ افکارِ فلسفی‌مان را، در رابطه با سوسیالیسم، که یک بحثِ علمی است، از آقای رهبرمان بیاموزیم! و او هر چیز نوشت، دیگر وحیِ مُنزل است..."

✓ مجموعه آثار ۲ / خودسازی انقلابی / ص ۷۸\*



## ◆ ۲. ایجاد شکاف در صف مبارزه

● از دیگر نقدهای شریعتی به مارکسیسم، نقد این مکتب، به دلیل اصرار آن، بر ضرورت باور به ماتریالیسم، به عنوان یک پایه، برای اعتقاد به سوسیالیسم است. به عبارتی، نقد این باور غلط که: شما تنها زمانی می‌توانی یک سوسیالیست باشی، که پیش از آن، یک ماتریالیست بوده باشی! که این امر، عامل ایجاد شکاف زیان‌باری، در صف مبارزان ضد استعماری، ضد استثماری، و ضد طبقاتی است.

🗣️ فاکت از شریعتی :

• اختلاف در صف مبارزان!

• "... من معتقدم، وقتی که روشنفکرانی که در کشورهای شرقی، به سوسیالیسم، بر مبنای مکتبی مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک، تکیه می‌کنند، این شعار را می‌دهند که: فقط یک ماتریالیست، که دیالکتیسین هست، می‌تواند سوسیالیست باشد، یعنی، مساله‌ای را که، مربوط به عدالت انسانی است، مربوط به نجات توده است، مربوط به مبارزه با تضاد، و مبارزه با استثمار، و مبارزه با استعمار است \_ که فوریت دارد، و بین همه‌ی افراد، با گرایش‌های اعتقادی و فلسفی مخالف هم، وجه مشترک دارد \_، به این موکول می‌کنند که، همه‌ی روشنفکران این کشورها، اول باید ماتریالیست بشوند، مذهب را نفی کنند، و بعد هم، به دیالکتیک معتقد شوند، تا بتوانند یک سوسیالیست باشند!، این معنی، یک خیانت بزرگ، به توده‌ی مردم است.

• چرا که، سوسیالیست بودن، یک وجه مشترک است، بین مذهبی و غیرمذهبی. وقتی که او، سوسیالیست بودن را، به ماتریالیست بودن، موکول می‌کند، من هم، همین اشتباه را خواهم کرد، اگر، به مذهبی بودن، موکول اش کنم. بعد،

مبارزه‌ی اجتماعی، به این صورت در می‌آید که، به جای این که، من و تو، با هم هم‌دست بشویم، و با عامل تضاد طبقاتی و استثمار یا استعمار در شرق، مبارزه کنیم، با هم مبارزه می‌کنیم!

● سر این بحث، که تو می‌گویی: فقط یک ماتریالیست می‌تواند سوسیالیست باشد، و کسی که به متافیزیک معتقد است، مسلماً به یک مسالهی غیرعادی معتقد است، و دچار خیالات و دچار یک ایدئالیسم می‌شود، و نمی‌تواند سوسیالیست بشود. و من هم می‌گویم که: فردی که به ماتریالیسم معتقد است، خود به خود، باید یک بورژوا بشود، و وقتی که به اصالت اقتصاد معتقد بودی، و مادی هم بودی، در نتیجه، اقتصاد را باید برای خودت بخواهی، در صورتی که، یک سوسیالیست، کسی است که، خودش را، و زندگی مادی خودش را، برای جامعه‌اش، و برای عدالت عمومی، فدا می‌کند، و این (فرد)، فقط یک خداپرست می‌تواند باشد. خب، دعوای ما کی حل خواهد شد؟!

● آن وقت، من باید به (فکر) فرضیه‌ی نسیت انشتن بیفتم، و خدا را ثابت کنم. و تو هم، با فلسفه‌ی فویر باخ، خدا را نفی کنی. بعد، بین روشنفکران، یک بحث کلامی جدلی متافیزیکی و فلسفه‌ی اولی شروع می‌شود، که هیچ وقت انتها ندارد، و بعد هم، جامعه هم چنان می‌ماند، تا کی روشنفکر به دادش

برسد!

● مساله این است که، می‌گوییم: من که معتقد به متافیزیک هستم، و تو که نیستی، در یک چیز مشترک هستیم: در این که، جامعه را برای آگاهی، برای بیداری بسازیم، و با او سخن بگوییم. بنابراین، وقتی که به این مشترک رسیدیم، من می‌گویم که: باید به مذهب تکیه کرد، تا این نقشِ مشترک‌مان را انجام بدهیم. منتهی من، که به آن معتقدم، به عنوان یک اعتقاد، و تو که معتقد نیستی، به عنوان یک استراتژی، به آن تکیه می‌کنیم..."

✓ مجموعه آثار ۳۱ / ویژگی‌های قرون جدید / ص ۳۹۷

★ ماتریالیسم، یک عقیده‌ی نظری

● "... ماتریالیسم، یک "عقیده‌ی نظری"، یک "مکتبِ خاصِ فلسفی" است، در حالی که، سوسیالیسم، یک "ایده‌آلِ انسانی"، و یک "ضرورتِ حیاتی" است. ماتریالیسم، مبحثی است که، متفکران و دانشمندان باید بدان پردازند، در حالی که، سوسیالیسم، در مسیرِ آرمانِ آزادی‌خواهی، حق‌طلبی، و عدالت‌جوییِ انسان، دعوتی است به نفیِ تبعیض و بهره‌کشی و افزون‌طلبیِ فردی و شرکِ طبقاتی و بنای توحیدِ انسانی، و بالاخره، مبحثی است که، در زمینه‌ی سیری و گرسنگی، و برخورداری و محرومیت، و انحصار و اشتراک، در مواهبِ زندگیِ مادی و معنویِ مردمِ یک جامعه، مطرح می‌شود..."

### ◆ ۳. ایجادِ هراس از سوسیالیسم

● از نظرِ او، مارکس، با برقراریِ رابطه‌ی غیرواقعی و ناسازگارِ بینِ سوسیالیسم با ماتریالیسم، و نفیِ خداپرستی و مذهب، در عمل، تمامیِ توده‌هایِ برابری‌طلبِ مذهبیِ جهان را، در صفِ مخالفان و دشمنانِ مکتبِ رهایی‌بخشِ خویش قرار داد، و بهانه‌ی لازم، برایِ روشنفکرانِ مداحِ نظامِ سرمایه‌داری، و نیروهایِ ارتجاعِ مذهبیِ را، در سراسرِ جهان، برایِ حمله‌ی به سوسیالیسم، فراهم ساخت.

● چه، مردمِ سراسرِ جهان، پس از آشناییِ با شعارِ جدیدِ سوسیالیسم، خود را، بر سرِ یکِ دو راهیِ تاسف‌باری یافتند، و این دو راهی، چیزی نبود جز: "یا خداپرستی، یا سوسیالیسم!" دو راهیِ حفظِ مذهبِ خویش، یا رسیدنِ به برابری! و انتخابِ مردم، در چنین انتخابِ تاسف‌باری، از پیش مشخص بوده است! انتخابِ مذهب، و نفیِ سوسیالیسم!

👤 فاکت از شریعتی :

★ رابطه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم

● "... ماتریالیسم، دقیقاً، همان کاری را با سوسیالیسم کرد، که فئودالیسم، با مذهب کرده بود! فئودالیسم، خداپرستی را، که تجلی عشق، پرستش، جست‌وجوی کمال، و معنی و حقیقت نهایی جهان است، و تکیه‌گاه‌اش، ارزش‌های انسانی، به ابتذال کشاند... و با ماتریالیسم، روح عدالت‌خواهی، و عشق به برابری، که معنوی‌ترین و ضدمادی‌ترین تجلی وجدان اخلاقی آدمی است... به خدمت دشمنان اصلی‌اش، یعنی دیکتاتوری سیاسی، اختناق فکری، و قالب‌ریزی‌های متعصبانه‌ی اخلاقی، و اصالت اقتصاد (اکنونمیسم)، درآمد!..."

✓ مجموعه آثار ۵ / ما و اقبال / ص ۲۶۳ \*

#### ◆ ۴. اقتصادپرستی (اکنونیسم)

● در نگاه شریعتی، فرجام و سرنوشت نهایی هر دو مکتب سوسیالیسم ماتریالیستی، که "ماتریالیسم فکری" و فلسفی را زیربنای تحقق سوسیالیسم قرار داده است، و مکتب سرمایه‌داری، که در عمل، خود نوعی "ماتریالیسم اخلاقی" است، یک چیز است: اقتصادپرستی (اکنونیسم).



★ رابطه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم

● "... مارکسیست نیستیم، زیرا: "ماتریالیسم فلسفی"، منطقاً، پس از فروکش کردن روح انقلابی، به "ماتریالیسم اخلاقی" (اندیویدوآلیسم) و "ماتریالیسم اقتصادی" (اکنونومیسم) منجر می‌شود. و کیست که نبیند، چگونه کمونیسم، که در ذات، یک جنبش ضد اکنونیستی است، در نزدیکی با ماتریالیسم، خلق و خوی دشمن خویش را گرفت، و این بیماری مقاربتی، که به صورت جوش‌های چرکین "فورالیسم"، و ترک "عدالت"، به خاطر تاکید بر "ترقی"، و در نتیجه، بازگشت به "انگیزه‌ی نفع‌طلبی فردی"، و "آموختن دستورالعمل‌های سرمایه‌داری" در دوران لنین، بر چهره‌ی کمونیسم، ظاهر شد، با استالینیسم، خون‌اش را مسموم کرد، و چرک بورژوازی بر سینه‌اش ریخت، و بعدها، به مغزش رسید، و او را به هذیان مبتلا کرد، و رسماً به بستر "اکنونومیسم" انداخت.

● آن چنان که، اکنون، دیگر، در دولت‌پرستی، همزیستی صلح‌جویانه با امپریالیسم، همکاری سودجویانه با سرمایه‌داری جهانی، ساخت و پاخت با ارتجاعی‌ترین رژیم‌های

ضدِ مردمی، و مدح و ثنای چومبه‌های سیاسی، و تجلیل و تقویتِ شکنجه‌چی‌های حرفه‌ای، و بند و بست‌های کاسبکارانه‌ی اقتصادی، ایمان‌فروشی، مبادله‌ی ایدئولوژی و انقلاب با گاز، معامله‌ی نهضت‌ها و ملت‌ها در ازای گرفتنِ چند امتیاز، فروختنِ اسلحه به هر جلادی که پول داشته باشد، و از فرطِ بدنامی و فریادِ افکارِ عمومی، "نمرود هم، تکفیرش کرده باشد"، و سرمایه‌دارِ استعمارگرِ جهانی، از تیغ دادنِ به دستِ او، شرم کند، و مردد شده باشد!..."

✓ مجموعه آثار ۳۳ / گفتگوهای تنهایی ۲ / ص ۱۳۲۴ \*

 فاکت از شریعتی :

★ رابطه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم

● "... و منطقی است که، سوسیالیسم (ماتریالیستی) و سرمایه‌داری، چنان که گرایشِ آن را می‌بینیم، هر دو، از فلسفه‌ی زندگی، انسان‌شناسی، و اخلاق، به مردابِ اکونومیسم بیفتند، چه، "ماتریالیسمِ فکری"، طبیعتاً، در نهایت \_ پس از فروکش کردنِ شورِ انقلابیِ نخستین‌اش، که در آن، قدسی‌ترین آتش‌های پنهانِ در فطرتِ انسانِ آگاه، زبانه می‌کشد، و عالی‌ترین فضیلت‌های انسانی، چون

آرمان‌خواهی و تعهد و مسئولیت و فداکاری در راه عقیده، و نثار و ایثار و شهادت و... تجلی می‌کند \_ به "ماتریالیسم اخلاقی" منجر می‌شود. زیرا، برخلاف گفته‌ی ژرژ پولیستر: نمی‌توان، در فکر ماتریالیست بود، و در اخلاق ایده‌آلیست!..."

✓ مجموعه آثار ۲ / خودسازی انقلابی / ص ۱۰۹ \*

 فاکت از شریعتی :

★ ماتریالیسم اقتصادی \_ فلسفی

● "... بزرگ‌ترین فاجعه این است که، "ماتریالیسم اقتصادی" (سرمایه‌داری)، از عشق برای روح، و "ماتریالیسم فلسفی" (در مارکسیسم)، از علم برای عقل، زندان ساخت. آن، مذهب را، که به پرستش ارزش‌ها می‌خواند، به... [؟]، و این، سوسیالیسم را، که تجلی روح ایثار است، و جز با "برتری ارزش بر سود"، نه قابل تحقق است، و نه حتی قابل تصور، تا سطح اکونومیسم سقوط داد.

● آن، آزادی انسان را، در زیر سلطه‌ی قاهر "جبر آسمانی" پامال کرد. و این، در زیر سلطنت جابر "جبر زمینی". و هنگامی

که سخن از زنجیر است، چه فرقی می‌کند که صفت‌اش چه باشد؟ "دینی" یا "علمی"، "الهی" یا "مادی". و شگفتا که، هر دو، در پایانِ راه، به یک نقطه می‌رسند. چه، "مذهبِ متافیزیکی"، انسان را پوچ نشان می‌دهد، و "سوسیالیسمِ ماتریالیستی"، جهان را، و در نتیجه، در هر دو جا، این آزادی و ارزش‌های انسانی است که نفی می‌شود، و انسان، بنده‌ی حقیرِ نیروهای ماوراءِ الطبیعی می‌شود و یا طبیعی.

● و تصادفی نیست، که اگر مذهب، که در اصل، "ضدِ دنیایی" است، در عمل، حافظِ منافعِ دنیاداران می‌شود، و کمونیسم، که ذاتاً "ضدِ اکونومیستی" است، بر تخت که می‌نشیند، در علم و عمل، بر اکونومیسم تکیه می‌کند، و نظامی که، نخستین و آخرین کارش، آزاد کردنِ انسان، از بندِ اقتصاد، و شفای او، از صرعِ افزون‌طلبی، و نجات‌اش از بیم و امیدهای خردکننده‌ی زندگیِ بازاری، و مرضِ خارشِ "پول‌شماری"، و تبدیلِ "وجود" به "موجودی" است، پس از وصلت‌اش با ماتریالیسم، تمامی این مرض‌ها و غرض‌ها، در او عود می‌کند، و ماتریالیسمِ فلسفی، او را، به ماتریالیسمِ اقتصادی، و در نتیجه، "ماتریالیسمِ اخلاقی و عملی" می‌کشد.

● و در نهایت، همه‌ی راه‌ها به ترکستان است، هر چند که، از نقطه‌های مقابل به راه افتند، و در نتیجه، مذهب،

سوسیالیسم، و علم نیز، به "دنیاپرستی، اقتصادپرستی، و قدرت پرستی"، منجر می‌شوند، و انسان را، به سوی فاناتیسم مذهبی، اقتصادی، و مادی، به پستی، به لذت‌جویی‌گریزی، به انگیزه‌های نفع‌طلبی، به آرمان‌های مادی، به زندگی فردی، به اصالت "رفاه، لذت، برخورداری، و قدرت طلبی"، و به بی‌پایگی ارزش‌های اخلاقی، بی‌معنایی فلسفه‌ی وجودی، و بی‌هدفی زندگی انسانی، و در آخر، اصل "هیچ نیست، جز همین، که تو هستی، و مدتی از زمان را زنده‌ای، و باید باشی، و خوب و خوش زندگی کنی" \_ یعنی اندیویدوآلیسم در زندگی و اپیکوریسم در اخلاق \_، می‌رانند.

● و این‌ها، همه، خُلق و خوی بارز بورژوازی است، و جهان‌بینی و روانشناسی و فلسفه‌ی زندگی و انسان‌شناسی و اخلاقِ تیپ‌های لشی است که، اصول دین‌شان، زر و زور و زن است، و جز به انگیزه‌های فردی، نمی‌جنبند، و آرمان‌هاشان را، اقتضای مزاج‌شان، تعیین می‌کند، و در آخر، حتی از این ناتورالیسم پست حیوانی نیز، پائین‌تر می‌افتند، و دچار بیماری‌ای می‌شوند که، گرایش طبیعی‌شان را نیز، در برابر بوی تند و رنگ خیره‌کننده، و موسیقی جنون‌آور پول، فراموش می‌کنند، و پرستنده و عاشق و واله‌ی "شماره‌ها" می‌گردند، که برای‌شان به صورت یک "تابو" در می‌آید، و همه چیزشان را می‌بازند، تا فقط "جمع کنند"، و "بشمارند"، اما "نخورند"، چه، پول، توت‌م این قبیله است!..."

✓ مجموعه آثار ۳۵ / آثار گونه‌گون ۱ / ص ۱۲۲ \*

## ✦ سوسیالیسم و از خودبیگانگی

• یکی از هشدارهای بزرگِ شریعتی، به نیروهای عاشقِ جهت‌گیریِ سوسیالیستی، که برای او سخت تاسف‌بار بوده است، از خود بیگانه شدن (آلی‌پنه شدن) بسیاری از نیروهای مومن به ایده‌های سوسیالیستی، توسطِ "عشقِ به سوسیالیسم" است

• آری! یک عشقِ سوزانِ به تحققِ اهدافی در بیرونِ از خویش، و به فراموشیِ سپردنِ رشدِ فکری و درونی و وجودی، و فدا کردنِ "خویشتنِ خداییِ خویش"، در راستایِ تحققِ نظامی که، قرار بود، خود، بستری برای "شدن" و "رهایی"ی خودِ انسان باشد!

• از نظرِ او، عشقِ شدیدِ برخی از جوانانِ مبارز، به آرمانِ سوسیالیسم، و به فراموشیِ سپردنِ دو بُعدِ دیگرِ آرمانِ بزرگِ بشری، یعنی آزادی و عرفان، که بسترِ رشد و تعالیِ وجودیِ آدمی است، یکی از آسیب‌های جدیِ موجودِ در میانِ نیروهای مارکسیستی است، که ثمره‌ی آن، "از خود بیگانگی"، و تک‌بُعدی شدنِ برخی از نیروهای سوسیالیستی است.

★ سوسیالیسم، و خلقِ شوریده‌ای تک‌ساحتی

● "... سوسیالیسم نیز، چنین حالتی دارد: جوانی را می‌بینم که، سوسیالیسم، چه مادی و چه غیر مادی \_ که عموماً مادی است \_، سراپای وجودش را فراگرفته است. این جوان، بی‌نهایت وسواس دارد، که ارباب، پنج تومان از سی تومانی را که کارگر می‌گیرد، نخورد، و اگر خورد، او حاضر است که، تمام زندگی، جان، هستی، و عشق‌اش را، برای احقاقِ حقِ یک مظلوم، یک کارگر، و یک دهقان، بدهد.

● اما، وقتی همین جوان را، به عنوانِ یک انسان، موردِ بررسی قرار می‌دهیم، ملاحظه می‌کنیم که، وی، که فقط به مسایلِ سوسیالیستی، و رابطه‌ی اقتصادیِ بینِ دو طبقه، می‌اندیشد، در اثرِ توجهِ یک جانبه و انحصاری‌اش، به این رابطه‌ی طبقاتی در داخلِ جامعه‌اش، محصور در یک موضوعِ خاص شده، و همه‌ی ارزش‌ها و ابعاد و نیازهای وجودی و انسانیِ وی، به کلی تعطیل گردیده است! آیا این درست است؟

● من، هر وقت که، فلان شاگرد، یا کسی را که می‌شناسم، یا



دوستم را می‌بینم که، این همه دلهره و اضطراب و ناآرامی، برای مساله‌ی استثمار طبقاتی دارد، و همه‌ی مسائل جهان را، فقط از دریچه‌ی همین رابطه می‌سنجد، و شب و روز، جز به این مساله نمی‌اندیشد، برایش متاسف می‌شوم، که او، که در این حد از استعداد و ایثار و فداکاری و معنویت‌گرایی است، و این قدر جان‌باخته برای یک معنی و ایده و آرمان است، چرا، از آن همه تجربیاتی که، در فرهنگ و تاریخ و مذهب، و به هر حال، در زندگی انسان، برای رشد ابعاد دیگر انسانی، وجود دارد، محروم است، و جز به این مساله نمی‌اندیشد؟

● و بعد هم، به صورتی در می‌آید، که یک نقل قول فلان سیاست‌مدار، در فلان جا، که یک نقل قول ساده‌ی روزنامه‌ای است، در او، التهاب و اشباعی، بیش‌تر از تمام مثنوی، ایجاد می‌کند! و همه‌ی آن حرف‌ها، و تمام این ارزش‌های معنوی در تاریخ بشر، برایش پوچ و بی‌معنی هستند.

● و تمام این رشدهای اخلاقی در افراد انسانی، برای او، مجهول‌اند. انسانی که، از لحاظ او، سوسیالیست نیست، ولی فداکار و قهرمان و ضد استعمار است، و از لحاظ معنوی، در اوج بی‌باکی است، و همه‌ی زندگی مادی‌اش را، فدای عقیده‌اش می‌کند، برای او، یک "پول" ارزش ندارد، و اصلاً نمی‌تواند ارزش او را بفهمد!

● می‌بینیم، سوسیالیسم هم، انسان را، از همه‌ی شاخه‌ها و انشعاباتِ گوناگونِ وجودی‌اش، خلع می‌کند، همه‌ی آن‌ها را می‌تراشد، و فقط یک شاخه را نگه می‌دارد، و آن را، آن قدر گسترش می‌دهد، که از ریشه و تنه، بیش‌تر رشد می‌نماید، و انسان را یک‌بُعدی می‌کند، حتی در یک بُعدِ بسیار عالی و متعالی، درست مانندِ عرفان. منتهی، آن، در جهتِ "حساسیتِ اجتماعی"، و این، در جهتِ "حساسیتِ وجودی و جهانی". به هر حال، باز یک دریچه است به بیرون..."

✓ مجموعه آثار ۲ / خودسازی انقلابی / ص ۸۳\*

## ✦ سوسیالیست، در همه حال

● دکتر شریعتی، سوسیالیست بودن خود را، نتیجه‌ی باور به مکتبی خاص، و زندگی در فرهنگی خاص، و حضور در مکانی خاص، نمی‌داند، بلکه، باور به یک نظام سوسیالیستی، و آرزوی تحقق تثلیث اهورایی "سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم، عشق" را، آن چنان که در جایی دیگر تبیین کرده است، نیاز فطری تاریخی تحقق‌نیافته و بر زمین مانده‌ی انسان می‌داند. و خود را در هر سرزمینی، در هر فرهنگی، و با هر مکتبی، یک آرمان‌خواه در آرزوی تحقق "عرفان \_ برابری \_ آزادی" تصویر کرده است.

★ سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم، عشق

● "... من، اگر با این فرهنگ پیوند نمی‌داشتم، اگر رازِ شرق و روحِ شرق، در جان‌ام، تپش نداشت، و اگر اسلام را نمی‌شناختم، اگر تشیع، در خونِ من، گرمای عشق را جاری نکرده بود، و انسانی بودم، بیگانه و بریده، از همه‌ی این سرچشمه‌ها، کسی چون دیگران در غرب، در آمریکای لاتین، بی‌شک، آرزوهایم این بود: "سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم، و عشق". "عدالت، انسانیت، و پرستش". هیچ کدام را، به تنهایی، انتخاب نمی‌کردم. زیرا، از این سه، از هیچ کدام نمی‌توانستم چشم پوشید. آرزو می‌داشتم که، هر سه را با هم می‌داشتم..."

✓ مجموعه آثار ۲۵ / انسان بی‌خود / ص ۳۵۵\*

## ✦ سوسیالیسم، در نگاه تخصصی

● در رابطه با برخورد تخصصی با سوسیالیسم، باید به این امر توجه کنیم که: شریعتی، یک ایدئولوگ بود، ترسیم‌گر جهت‌گیری‌های اساسی دین، و یکی از این جهت‌گیری‌های اساسی دین، سیستم اقتصادی است.

● شریعتی بیان می‌کند که، سیستم اقتصادی ما، از دل جهان‌بینی ما باید سر بزند، و از آنجا که، جهان‌بینی ما، یک جهان‌بینی توحیدی است، و در این جهان‌بینی، انسان‌ها همه برابر، و عضوی از خانواده‌ی بزرگ بشری \_ خدایی هستند، و به تعبیری، همه‌ی بشریت، عیال خداوند هستند (الناس عیال‌الله)، و بر سر سفره‌ی او نشسته‌اند، این سیستم اقتصادی، باید یک سیستم برابرانه باشد.

● در نگاه شریعتی، در عصر کنونی، و در میان سیستم‌های اقتصادی موجود، سیستمی که، بیش از سیستم‌های دیگر، تامین‌کننده‌ی این هدف جهان‌بینی توحیدی است، سیستم سوسیالیسم علمی است، که البته، دارای مرزهای مشخصی، با سوسیالیسم دولتی، و سوسیالیسم تخیلی و اخلاقی، است. که می‌تواند، بستر لازم، برای رشد و تعالی و شدن انسان را، فراهم سازد.

● پس، رسالت شریعتی، با توجه به جایگاه وی، به عنوان ایدئولوگ این مکتب رهایی‌بخش، تعیین این جهت‌گیری عام، و نشان دادن سیستم مناسب تحقق چنین بستری، از میان سیستم‌های موجود در دوران خویش، است. و رسالت ما، به عنوان پیروان این مکتب فکری، در دوران خودمان، عبارت است از: الهام‌گیری از این سیستم پیشنهادی ایدئولوگ این خط فکری، تکیه بر قدرت تشخیص خودمان، درک پارادایم دوران کنونی، و در نهایت، تعیین یک سیستم مناسب برابری‌طلب، رهایی‌بخش، و انسان‌ساز.

● شریعتی، به عنوان یک ایدئولوگ، در حد توان خویش، و ضرورت عام لازم، اصول اساسی یک چنین سیستم اقتصادی‌ای را، تعیین کرده است، که عبارت است از: نفی مالکیت خصوصی. اجتماعی کردن سیستم تولید و توزیع و مصرف. در هم شکستن دولت متمرکز قدرت‌مند، که برپایی یک نظام فدراتیو، از شروط اولیه لازم، برای درهم شکستن این ماشین سرکوبگر دولت است، و ایجاد یک دولت زاده‌ی شوراهای مردمی. نفی هرگونه انحصار در سه حوزه سیاست، اقتصاد، و فرهنگ. تحقق نظام سیاسی دموکراسی شورایی. اصالت "کار"، به جای اصالت "سرمایه" در کسب درآمد، البته، در مرحله‌ی اول سوسیالیسم. ضرورت تحقق این سوسیالیسم، در کادر یک تثلیث رهایی‌بخش، به همراه

دموکراسی شورایی، و نظام عرفانی \_ اخلاقی \_ اومانیستی، به صورت توامان و هم‌زمان، البته با توجه به اولویت‌های هر کدام. جهت‌گیری این سیستم اقتصادی در راستای "خوب شدن" انسان، و نه صرفاً "خوش بودن" در زندگی. استقلال این سیستم اقتصادی از سیستم سرمایه‌داری جهانی، البته در آن حدی که، این استقلال شدنی باشد. ضرورت انقلاب دائمی در سیستم‌ها، و تلاش در به‌روزرسانی آنان، در راستای تبدیل نشدن این نهضت به نظام، با اجتهاد، امر به معروف، و نهی از منکر، یعنی همان نقد قدرت و نقد ثروت و نقد معرفت، به عنوان یک رسالت دائمی درون سیستمی. و غیره.

### ▲ بهره‌گیری از اقتصاد علمی

● در این مسیر، ما باید، برای تعیین استراتژی‌های توسعه‌ی مناسب اقتصادی کشور، در راستای تحقق چنین نظام اقتصادی سوسیالیستی موردنظر، از علم اقتصادی روز جهان، و نیز، اقتصاددانان سوسیالیست، برای تشخیص و تعیین تدوین یک استراتژی کارآمد، و حتی از اقتصاددانان طرفدار سرمایه‌داری، برای یافتن شکاف‌ها و باگ‌های موجود در این استراتژی، استفاده کنیم. و در حقیقت، کار جهت‌بخشانه و الهام‌بخش یک ایدئولوگ، در ارائه‌ی یک سیستم، در صورت

عامِ خویش را، با قدرتِ تخصصیِ متخصصانِ اقتصادی، تلفیق  
نموده، و جامعه‌ی سوسیالیستیِ موردنظرِ خویش را، در یک  
پروسه‌ی تاریخی، تحقق بخشیم.



## ✦ شریعتی و فقدانِ نقشه‌ی راه!

● برخی از روشنفکرانِ مخالفِ شریعتی، و حتی یکی از روشنفکرانِ هوادارِ شریعتی، برادرمان تقی رحمانی، بر این باورند که: سوسیالیسم در اندیشه‌ی شریعتی، تنها از یک نمای کلی برخوردار بوده، و فاقدِ "نقشه‌ی راه" لازم، جهتِ تحققِ عملی و عینیِ آن، است! و در این باره، بسیار سخن گفته‌اند.

● من بر این باورم که، برخلافِ تصورِ این روشنفکران، شریعتی، نقشه‌ی راه را، حتی برای آینده، مشخص کرده است. اشتباه کسانی که بر این باورند که، شریعتی، "نقشه‌ی راه" را، مشخص نکرده است، این است که، نقشه‌ی راه را، با "مدیریتِ پروژه"، "برنامه‌ریزی"، و "کارِ کارشناسی"، خلط کرده‌اند.

● به عنوانِ مثال، شریعتی، نظامِ "تولیدی، توزیعی، و مصرفی"ی مطلوبِ خویش را، در یک پروسه‌ی درازمدت، "سوسیالیسم" اعلام کرده است. مالکیت را "مالکیتِ جمعی" اعلام کرده است، در عینِ حال که، مرز آن را با محکوم کردنِ "مالکیتِ دولتی"، که از آن با تعبیرِ "سرمایه‌داری دولتی"، و یک نوع مالکیتِ سلطه‌گرایانه‌ی حزبی، یاد کرده، مشخص کرده

است. و ملاک بهره‌مندی انسان‌ها در مرحله‌ی اول این نوع سوسیالیسم را، بر اساس "کار" قرار داده است، و نه برابری بر اساس "نیاز". و برابری در حقوق و بهره‌مندی بر اساس نیاز را، موکول به شکل‌گیری جامعه‌ای کرده است، که از مرحله‌ی سوم استراتژی شریعتی، که "مرحله‌ی طرح و تحقیق اومانیسیم" است، عبور کرده، و انسان به مرحله‌ی ماوراءِ مادی "ایثار" رسیده باشد، و نظام موجود، از حرص و آز و افزون‌طلبی رها شده باشد. نظامی که، ساختار طبقاتی آن، درهم شکسته، و اراده‌ی مردم، بر آن، براساس یک نظام دموکراتیک، حاکم باشد.

● حال، چگونگی تحقق مالکیت جمعی، با حرکت تدریجی و برنامه‌ریزی‌شده، از مالکیت خصوصی فردی به جمعی، تعیین یک ساختار برابری و بدون تبعیض براساس میزان سرمایه، میزان کار، سطح تحصیلی، سطح کار تخصصی، دشواری نوع کار، و تعیین ارزش کار فکری و کار یدی و کار خدماتی، و...، یک رسالت علمی \_ تخصصی \_ کارشناسانه است، که در محدوده‌ی رسالت اقتصاددانان، مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، و متخصصین امور اداری و اجرایی است، نه رسالت یک نظریه‌پرداز عمومی چون شریعتی.

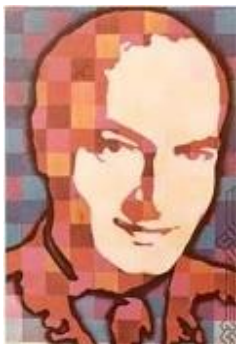
● شگفت آن که، زمانی که شریعتی درباره‌ی جزئیاتِ یک امر حرف می‌زند، او را محکوم می‌کنند که، در امورِ غیرِ تخصصی، دخالت کرده است، و زمانی که، تحققِ ایده‌ی عامِ خویش را، به متخصصان و کارشناسان، در شرایطِ "زمانی \_ مکانی"ی خاصِ هر جامعه، واگذار کرده است، او را، فاقدِ نقشه‌ی راه، اعلام می‌کنند. یادِ آن پیرِ مردم‌شناسِ ایرانی، ملانصرالدین، بخیر!

## ✦ و در پایان :

● و در پایان، جای آن دارد که بگویم: داستان نگاه توحیدی و برابری طلبانه‌ی شریعتی، سرِ درازی دارد، و خدا می‌داند که، پهنای کار، تا به کجاست! و شاید، به پهنای صحرای ربذه!

● و من بر این باورم که، شریعتی، با عشق به نگاه بس بسیار شورانگیزِ برابری طلبانه‌ی ابوذر، تلویحاً، پیرو سوسیالیسم افراطی امام علی است!، که یک سوسیالیسم در "نوع مصرف" است. سوسیالیسمی که، با الهام از داستان میثم تمار، در ذهن توحیدی عاشقِ برابری او، خلیده است! آن جا که علی به تمار می‌گوید: حق نداری، با تقسیم کردن خرما، به خرما‌ی درجه‌ی یک و خرما‌ی درجه‌ی دو، در بین مردم، نابرابری ایجاد کنی! خرماها را مخلوط کن، و به یک قیمت بفروش!

● یاد و نام آن "خداپرست سوسیالیست آزادیخواه"، و مولفِ تثلیثِ اهورایی "عرفان \_ برابری \_ آزادی"، برای همیشه گرامی باد! و جای او، در کنار آن یار و خویشاوندِ مهربان جاودان آسیب‌ناپذیر، خوش باد!



آخرین ویرایش : دی ۱۳۹۷

کانون آرمان شریعتی



خانه